

به نام خدا

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۲)

(بخش مشترک) ویژه اقلیت های دینی (کلیمی، زرتشتی، مسیحی)

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه





وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۲) (ویژه اقلیت‌های دینی) - پایه یازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۱۲۲۸

پدیدآورنده:

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

مدیریت آماده‌سازی هنری:

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی:

احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - امیر نساجی (طراح جلد) - مریم نصرتی (صفحه‌آرا)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir

ناشر:

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش)

تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه:

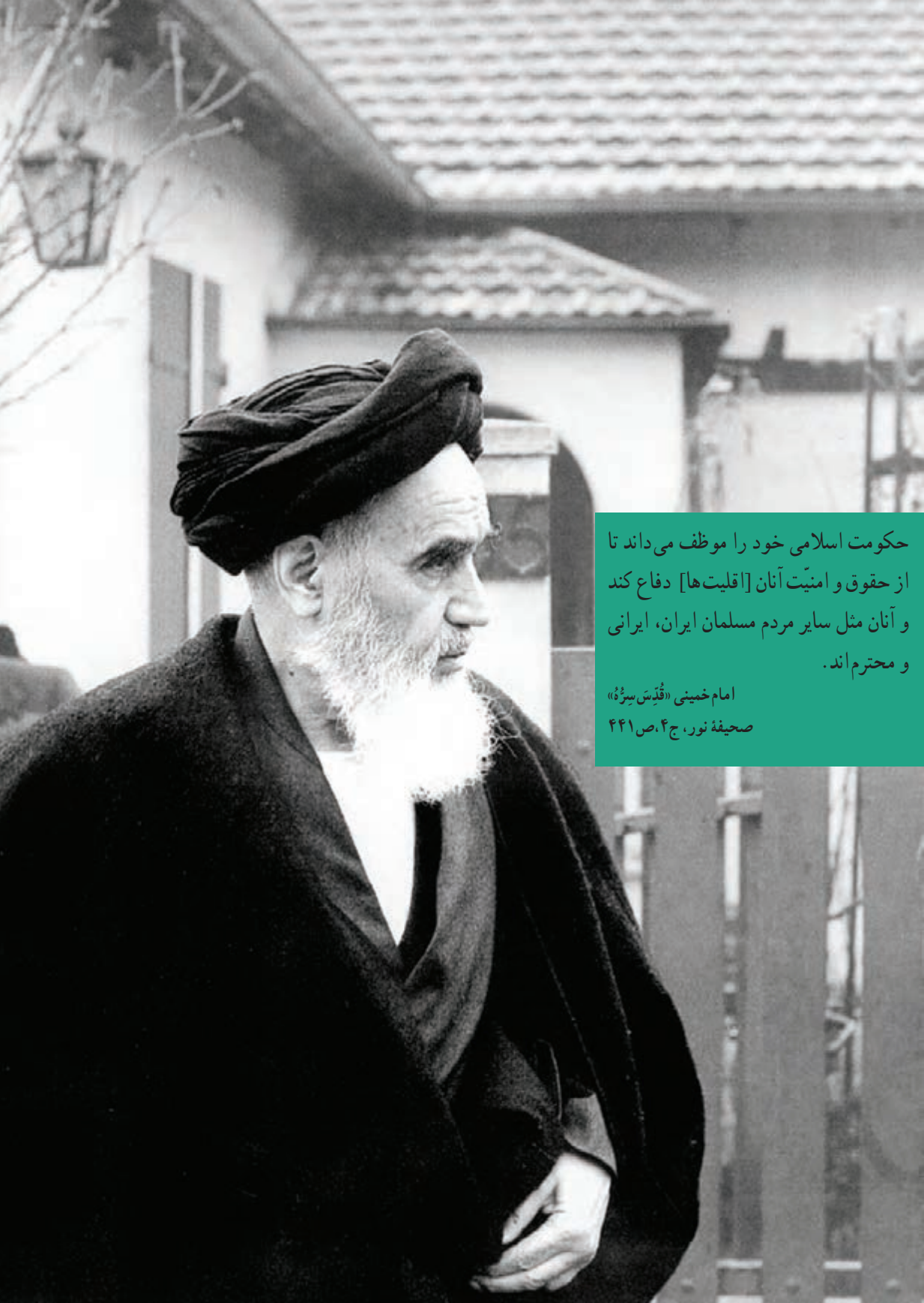
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ:

چاپ هشتم ۱۴۰۴

شابک ۹۶۴-۰۵-۰۱۰۷-۷

ISBN 964-05-0107-7



حکومت اسلامی خود را موظف می‌داند تا
از حقوق و امنیت آنان [اقلیت‌ها] دفاع کند
و آنان مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی
و محترم‌اند.

امام خمینی «قُدَسِ سِرُّهُ»
صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۴۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

بخش اول — خداشناسی

- | | |
|----|---|
| ۵ | درس اول : آیا خدا را می توان انکار کرد؟ |
| ۱۵ | درس دوم : برهان علیّت |
| ۲۳ | درس سوم : انگیزه های انکار خدا |
| ۳۵ | درس چهارم : توحید و شرک |
| ۴۳ | درس پنجم : عدل الهی |
| ۵۳ | درس ششم : بازتاب ایمان در زندگی انسان |

بخش دوم — چه نیازی به دین؟

- | | |
|----|-----------------------------------|
| ۶۳ | درس هفتم : نیاز انسان به مکتب |
| ۷۳ | درس هشتم : ناتوانی مکتب های بشری |
| ۸۱ | درس نهم : نیاز به مکتب آسمانی (۱) |
| ۸۹ | درس دهم : نیاز به مکتب آسمانی (۲) |

پیشگفتار

سال گذشته با مباحثی از خداشناسی و اثرات آن در زندگی انسان آشنا شدید. با توجه به اهمیت بحث خداشناسی، امسال نیز مباحث پیشرفته‌تری را در زمینه خداشناسی فرا خواهید گرفت. بعد از اعتقاد به خدا، مهم‌ترین اصلی که قابل طرح و بحث است این است که آیا انسان در زندگی محتاج راهنمایی از جانب خداوند است یا نه؟ اینجاست که یکی دیگر از ارکان پیش دینی، یعنی اصل «نیاز به هدایت پیامبران»، مطرح می‌شود. در کتاب حاضر، به دنبال مباحث خداشناسی، پیرامون نیاز انسان به دین، بحث خواهیم کرد.

بخش اول

خداشناسی



درس اوّل

آیا خدا را می توان انکار کرد؟

گرچه انکار خداوند بسیار کم اتفاق می افتد، اما این موضوع قابل بررسی است که آیا انکارکننده ی خداوند راهی دارد که نشان دهد خدایی نیست؟ آیا کسانی و مکتب هایی که وجود خدا را انکار می کنند، می توانند بر این انکار دلیلی بیاورند؟ یا فقط ادعایی می کنند که بر صحت آن برهانی ندارند؟

این موضوع را در این درس بررسی می کنیم.

- وقتی که ما درباره‌ی وجود یک چیز، مثلاً وجود کهکشان راه شیری، بحث می‌کنیم، افرادی که در این بحث شرکت دارند، ممکن است به سه گونه موضع‌گیری کنند :
- ۱- برخی افراد ادعا کنند که کهکشان راه شیری وجود دارد.
 - ۲- برخی افراد ادعا کنند که این کهکشان وجود ندارد.
 - ۳- برخی نیز ادعایی نکنند و بگویند ما نمی‌دانیم که این کهکشان هست یا نیست.



به نظر شما کدام یک از این سه گروه باید برای سخن خود دلیل بیاورند؟ چرا؟
این دلیل باید چه تناسبی با موضوع مورد بحث داشته باشد؟

کسانی که وجود خدا را انکار می‌کنند، دلیلی که بر این ادعای خود می‌آورند این است که چون خدا را نمی‌توان با حواس خود کشف و دریافت نمود، لذا خدا وجود ندارد! به عبارت دیگر، چون ما نمی‌توانیم خدا را به چشم خود ببینیم یا صدای او را به گوش خود بشنویم یا با دست خود او را لمس کنیم، لذا خدا وجود ندارد!

برداشت نادرست

یک جرّاح مادی می‌گوید : تا خدا را در زیر چاقوی جرّاحی خود احساس نکنم هرگز او را نمی‌پذیرم.^۱ این گفته نشان می‌دهد که در نظر این قبیل افراد، تنها آن چیزهایی

۱- در این جا لازم است در گفته‌ی این پزشک قدری بیشتر تأمل کنیم. او می‌گوید : «تا خدا را در زیر چاقوی جرّاحی خود نبینم، هرگز او را نمی‌پذیرم» در واقع او ابتدا فکر کرده است خدایی که الهیون به او معتقدند، یک موجود مادی بوده و مانند سایر موجودات مادی مکانی را اشغال نموده است به طوری که حتی می‌توان او را دید یا لمس کرد. در صورتی که می‌دانیم این تصور درباره‌ی خدا خطایی بیش نیست و در واقع او خدایی را انکار کرده است که اساساً مورد اعتقاد خداشناسان نیز نیست. همین جاست که باید بگوییم یکی از دلایل انکار خدا، داشتن تصور نادرست درباره‌ی خداست.

وجود دارند که بتوان آن‌ها را با یکی از حواس پنجگانه‌ی خود درک کرد و لذا اگر نتوانند وجود چیزی را به وسیله‌ی یکی از حواس خود، درک کنند وجود آن را انکار می‌کنند و چون خدا و روح و ملائک و غیره به وسیله حواس پنجگانه قابل کشف و شناخت نیستند، لذا وجود آن‌ها را انکار می‌نمایند و عجب این که این ادعای خود را به عالم علم نسبت می‌دهند و انکار خدا و روح و غیره را لازمه‌ی طرز تفکر علمی معرفی می‌کنند. یعنی در نظر این قبیل افراد، اگر کسی به طرز تفکر علمی وفادار بماند و خود را پیرو علم بداند، چاره‌ای جز انکار خدا ندارد و آن‌ها که به وجود خدا اعتقاد دارند، برخلاف طرز تفکر علمی عمل می‌کنند. زیرا قبول خدا با قبول علم سازگار نبوده و هرگز یک‌جا جمع نمی‌شود!

اکنون می‌خواهیم این سؤال‌ها را بررسی کنیم که :

آیا می‌توان نبودن خدا را اثبات کرد یا نه؟

آیا این درست است که علم مخالف پذیرفتن خدا و روح و ملائک است؟

آیا هرکسی روش علمی را بپذیرد چاره‌ای جز انکار خدا ندارد؟

یا به عکس، انکار وجود خدا هیچ‌گونه ارتباطی به دستاوردهای علمی ندارد و علوم تجربی هرگز نمی‌توانند وجود خدا را انکار نمایند.

در سال گذشته به این نکته‌ی مهم اشاره کردیم و گفتیم که اگر نتوانیم وجود چیزی را با حس و تجربه درک کنیم این ناتوانی ما، دلیل بر نیستی آن چیز نخواهد بود. اگر بنا شود که ما تمام آن‌چه را که با یکی از حواس پنجگانه‌ی خود درک و دریافت نمی‌کنیم، انکار نماییم در این صورت بسیاری چیزها در این جهان پهناور حتی برخی از دستاوردهای علم را نیز باید منکر شویم. اگرچه این نکته بسیار واضح است، اما از آن جهت که توجه نکردن به آن، انحرافات فکری بسیاری را به دنبال می‌آورد، ناچار به بیان توضیحات بیشتری در این زمینه می‌پردازیم تا معلوم گردد که نمی‌توان خدا را تنها به این دلیل که با چشم خود او را نمی‌بینیم، انکار نمود. و کسانی که به این بهانه‌ها خدا را انکار نموده‌اند، کاری برخلاف عقل، علم و منطق انجام داده‌اند، تا آن‌جا که اگر کسی از این قبیل افراد دلیلی در اثبات ادعای آن‌ها بخواهد، هرگز دلیلی در اختیار ندارند.



۱- در جعبه ای مقداری از مواد مختلف مانند دانه های شن، براده های آهن، ذرات چوب و شیشه می ریزیم و آن را می بندیم؛ آن گاه از یک نفر می خواهیم که با وارد کردن یک آهنربا درون جعبه بگوید که چه موادی درون آن است. صحیح ترین جمله ای که او می تواند بگوید چیست؟

.....
برای این جمله ی خود چه دلیلی می آورد؟

.....
۲- فرد ماهیگیری را در نظر بگیرید که برای صید ماهی، تور خود را در دریا می افکند. وقتی ماهیگیر تور خود را بیرون می کشد، ماهی هایی در آن می یابد. اگر کسی از او بپرسد که در دریا چه چیزی وجود دارد، صحیح ترین جمله ای که می تواند بگوید چیست؟

.....
برای درستی جمله ی خود، چه توضیحی خواهد داد؟

تور حواس

حال می توان حواس پنجگانه ی انسان را به همان آهنربا یا تور ماهیگیری تشبیه کرد که انسان برای آشنایی با واقعیت های موجود در جهان، آن را در دریای هستی می افکند و تنها می تواند آن عده از موجودات را که در تور حواس او می گنجند، با خود بیرون آورد و با آن ها آشنا شود.

کدام موجودات هستند که در تور حواس انسان می گنجند؟ آیا حواس انسان می تواند تمامی موجودات را کشف و دریافت نماید؟

برای این که حواس ما قادر به درک چیزی باشد، باید آن شیء بتواند، بر روی حواس ما تأثیر گذارد و برای این که چیزی بتواند بر روی حواس انسان اثر گذارد، باید جنبه ی

مادی داشته باشد. یعنی تنها موجودات مادی هستند که بر روی حواس ما اثر می‌گذارند و ما را از وجود خود، آگاه می‌سازند. در مورد موجودات مادی نیز، اگر این اثر چنان ناچیز باشد که برای ما نامحسوس باشد، باز هم ما قادر به درک آن نخواهیم بود. مثلاً تأثیری که یک عدد الکترون بر روی چشم ما می‌گذارد، یا اثری که یک صدای بسیار خفیف بر روی پرده‌ی گوش ما دارد، چون بسیار ناچیز و در نتیجه نامحسوس است. ما قادر به دیدن الکترون یا شنیدن صداهای بسیار ضعیف نیستیم و لذا از وجود و عدم آن‌ها نیز بی‌خبر می‌مانیم.

بنابراین، حواس ما به علت مادی بودن، تنها از موجودات و اشیای مادی اثر می‌پذیرند و از این‌رو تنها قادر به درک و دریافت اشیای مادی هستند. موجودات غیرمادی، به علت غیرمادی بودن، هرگز به وسیله‌ی حواس قابل درک و شناسایی نیستند.

بنابراین، چون حواس انسان موجودات غیرمادی را حتی در صورت وجود داشتن نمی‌تواند کشف و شناسایی نماید، لذا از انکار موجودات غیرمادی برای همیشه ناتوان است، زیرا به‌طوری که گفته شد، حتی در صورت وجود نیز قادر به شناخت آن‌ها نیست. ناینبایی که از درک و شناسایی رنگ‌ها به کلی ناتوان است، چگونه می‌تواند درباره‌ی رنگ‌ها اظهار نظر نماید؟ و اگر او مثلاً آبی بودن جلد کتاب شما را انکار نماید، این ادعای او اعتبار دارد یا نه؟ طبیعی است که اعتباری ندارد، زیرا اگر جلد کتاب شما آبی باشد، باز او از درک آن ناتوان است.

کسی که تنها از تلویزیون سیاه و سفید استفاده می‌نماید، چگونه می‌تواند درباره‌ی سبز یا قرمز بودن لباس گوینده‌ی تلویزیون بحث یا اظهار نظر نماید؟ زیرا اگر سبز یا قرمز یا سیاه باشد، در هر صورت او همه‌ی آن‌ها را به صورت سیاه مشاهده خواهد کرد. تمامی این مثال‌ها نشان می‌دهند که ما هنگامی می‌توانیم وجود چیزی را انکار نماییم که ابزار لازم برای شناسایی آن را در اختیار داشته باشیم و با آن به نبود آن چیز پی برده باشیم، ولی وقتی چنان وسیله‌ای در اختیار نداریم، باید از هرگونه اظهار نظر درباره‌ی آن خودداری نماییم.

نتیجه این که:

کسی که ابزار شناخت انسان را تنها حواس او می شناسد و جز آن وسیله‌ی شناخت دیگری را نمی‌پذیرد، هرگز نمی‌تواند درباره‌ی وجود و عدم موجودات غیرمادی
.....
..... زیرا

موضع علوم تجربی در برابر موجودات غیرمادی^۱

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که علم تجربی هرگز قادر به انکار خدا یا موجودات غیرمادی نیست؛ زیرا ابزاری که علوم تجربی از آن استفاده می‌نماید، حس و تجربه است و چون به وسیله‌ی حواس جز پدیده‌های مادی را نمی‌توان شناخت، از این‌رو حوزه‌ی تحقیق و مطالعه‌ی علوم تجربی تنها طبیعت مادی است و به همین جهت، از اظهارنظر درباره‌ی بود و نبود موجودات غیرمادی (ماورای طبیعت) ناتوان است^۲. به عبارت دیگر، موضع علوم تجربی در برابر موجودات غیرمادی، موضع «نمی‌دانم» است.

حال می‌توان دریافت که اگر همه‌ی رشته‌های گوناگون علوم تجربی دست به دست هم دهند، باز قادر به انکار وجود خدا و موجودات غیرمادی نخواهند بود. یعنی علوم گوناگون نه تنها تاکنون نتوانسته‌اند وجود خدا و روح و غیره را انکار نمایند، بلکه از این پس نیز نخواهند توانست چنان ادعایی نمایند؛ زیرا اصولاً انکار خدا در حدّ توانایی علوم نیست و دامن علم برای همیشه از آلودگی به این قبیل ادعاها پاک خواهد بود.

در عصر حاضر که در عالم علم، پیشرفت‌های چشمگیری صورت گرفت (از قبیل

۱- بخشی از جهان هستی که جنبه‌ی مادی دارد، «طبیعت» و قسمت دیگر که جنبه‌ی غیر مادی دارد «ماورای طبیعت» نامیده می‌شود. ماورای طبیعت، جهانِ موجودات غیرمادی است که نهان از حواس ظاهری انسان هستند، از قبیل خدا و روح و ملائکه و ...

۲- کسانی که با تکیه بر مطالب علمی به اثبات «جهان غیرمادی» یا «ماورای طبیعت» می‌پردازند، از اثر پی به مؤثر می‌برند. یعنی با استفاده از مقدماتی که علوم در اختیار انسان قرار می‌دهد، و با به کار گرفتن نیروی عقل و استدلال، ره به سوی مسائل غیرمادی می‌گشایند.

اختراع هواپیما، درمان بیماری‌ها و سفر به کرات دیگر) عده‌ای به این فکر افتادند که برای فریب افراد ساده لوح، ادعاهای بی‌اساس و معتقدات بی‌دلیل خود را لباس علم بیوشانند، تا از خوشنمایی علم در میان مردم، سوء استفاده کنند. از این رو، مادیون که در انکار خدا هیچ دلیلی در اختیار نداشتند، برای سرپوش نهادن بر این ضعف و شکست خود، خویشتن را به غلط پیرو علم معرفی نمودند و حتی انکار خدا را نیز به عالم علم نسبت دادند.

نقد اوّل

کسی که دارای جهان‌بینی مادی است عقیده دارد که در جهان هستی چیزی جز ماده وجود ندارد و هستی در همین طبیعت مادی خلاصه می‌شود و ماوراء طبیعت موجود نیست. چنین شخصی ادعا می‌کند که این عقیده را از راه علم به دست آورده‌ام و عقیده‌ام علمی است. این نظر را بررسی کنید و توضیح دهید که آیا چنین نظری را می‌توان از علم به دست آورد؟

نقد دوم

مادیون می‌گویند تنها وسیله‌ای که انسان برای شناخت موجودات در اختیار دارد، حواس اوست. هم‌چنین آن‌ها می‌گویند خدا و ماورای طبیعت وجود خارجی ندارند. میان این دو جمله یک تناقض و ناسازگاری بزرگ هست. آن را نشان دهید.



- ۱- از مقایسه‌ی تور ماهیگیری با تور حواس چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
- ۲- علوم تجربی چرا نمی‌توانند جهان غیرمادی را انکار کنند؟
- ۳- آیا با تکیه بر مطالب علمی و تجربی به هیچ وجه نمی‌توان ره به ماورای طبیعت برد؟ چگونه آن را شرح دهید.
- ۴- چه سوء استفاده‌هایی از نام علم در جهت انکار خداوند می‌تواند انجام گیرد؟
- ۵- در مورد ناتوانی حواس از درک و دریافت موجودات غیرمادی، مثال‌های دیگری غیر از مثال‌هایی که در کتاب آمده است، بزنید.
- ۶- چرا جهان‌بینی مادی یک جهان‌بینی علمی نیست؟



به کتاب‌هایی مانند «فیزیک‌دانان غربی و مسأله خدا باوری» و «اثبات وجود خدا به قلم ۴۰ تن از دانشمندان» مراجعه کنید و ببینید که چگونه از طریق علم درس خداشناسی گرفته‌اند.





درس دوم

برهان علیّت

در سال گذشته با دو برهان از براهین وجود خدا به نام «برهان نظم» و «برهان فطرت» آشنا شدیم. در این درس دلیل دیگری را مطرح خواهیم کرد. این دلیل براساس قانون علیّت است. از این رو ابتدا با این سؤال روبرو هستیم که:

چه چیزی نیازمند علت است؟

پس از آن به پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت که:

چرا این جهان دارای یک علت والا و پدیدآورنده ی برتر است؟

پدیده چیست؟

ما در جهان چیزهایی را به عنوان «پدیده» می‌شناسیم. انسان، گیاه، زمین، آسمان، ستارگان، شب و روز و ... همه پدیده‌اند. زیرا هریک از آن‌ها در به‌وجود آمدن خود نیازمند عواملی است که اگر آن عوامل نباشند، آن پدیده‌ها نیز وجود نخواهند داشت. پس پدیده چیزی است که وجودش وابسته به عوامل دیگر است، به‌طوری که اگر آن عوامل نباشند یا از بین بروند، آن پدیده نیز از بین خواهد رفت. بنابراین، خصوصیت اصلی هر پدیده «نیاز» و «احتیاج» است. یعنی هر پدیده‌ای، موجودی محتاج و نیازمند است و هر موجود نیازمندی، پدیده است.



درباره‌ی وجود خود تفکر کنید و ببینید وجود شما در گذشته و حال به چه عواملی وابسته و نیازمند است.

در جست‌وجوی علت

انسان در جریان زندگی روزانه‌ی خود، با هر پدیده‌ای که برخورد می‌کند، سؤال از علت آن می‌کند و هرگز نمی‌تواند آن را بدون علت بپذیرد. اگر صدایی را بشنویم در جست‌وجوی صاحب صدا برمی‌آییم، اگر نوری را مشاهده کنیم، به دنبال منبع نور می‌گردیم، اگر سنگی از خانه‌ی همسایه پرتاب شود و شیشه‌ی اطاق ما را بشکند، گرچه دستی که آن را پرتاب نموده است نمی‌بینیم، اما هرگز نمی‌پذیریم که کسی یا چیزی آن را پرتاب نکرده و سنگ خودبه‌خود و بدون دخالت هیچ نیرویی به حرکت درآمده است.

تمام اختراعات و کشفیات علمی براساس همین کنجکاوی و حس «علت‌یابی» و جست‌وجوگری انسان صورت گرفته است. اگرچنین احساس اصیل و ریشه‌دار در اعماق عقل و فکر انسان وجود نمی‌داشت، هرگز با تحمل زحمات فراوان به جست‌وجو و کاوش

برای یافتن علت پدیده‌ها نمی‌پرداخت و در نتیجه، قدم در عالم علم و پیشرفت‌های علمی نمی‌گذاشت. علت این که دانشمندی سالیان دراز عمر خود را در راه کشف علت پدیده‌ای صرف می‌کند، این است که او یقین دارد که آن پدیده را علتی هست و هرگز نمی‌تواند بدون علت باشد.



هر چیزی از آن جهت که است نیازمند به علت است و اگر چیزی نباشد، بی‌نیاز از علت است.

جهان پدیده‌ها خودکفا نیست

حال می‌گوییم به هرکجای جهان که نظر کنیم آثاری از وابستگی و نیازمندی به غیر را مشاهده می‌کنیم. تمامی جهان طبیعت را پدیده‌ها پرکرده‌اند و اساساً جهان طبیعت چیزی جز گردهمایی پدیده‌ها نیست. هرگاه هریک از پدیده‌های جهان، از جماد و نبات و حیوان گرفته تا انسان را مورد سؤال قرار دهیم که: آیا تو خود به خود به وجود آمده‌ای؟ به زبان حال صریحاً جواب خواهد داد که: «نه!» و پیش از آن که سؤال دوم را مطرح سازیم که پس چه کسی تو را به وجود آورده است؟ جواب قبلی‌اش را چنین ادامه خواهد داد که: «من خود به خود به وجود نیامده‌ام، علتی مافوق من مرا به وجود آورده است». این جواب را بی‌کم و کاست از همه‌ی موجودات جهان خواهیم شنید.

ناگهان این اندیشه به ذهن خطور می‌کند؛ حال که هر پدیده‌ای خود را محتاج به دیگری می‌بیند، آیا امکان دارد که این مجموعه‌ی پدیده‌ها به‌طور دسته‌جمعی این نیاز یکدیگر را برطرف سازند؟ و به تعبیر دیگر، آیا امکان دارد که جهان طبیعت خودکفا و متکی به خود باشد؟

قبل از پاسخ به سؤال فوق، درباره‌ی مسأله‌های زیر بیندیشید و پاسخ سؤال‌های طرح شده را بدهید:

۱- افراد بی‌شماری را برای حضور در یک میدان مسابقه دعوت کرده‌اند. همه‌ی شرکت‌کنندگان که تعدادشان غیر قابل شمارش است، به ترتیب پشت در ورودی میدان صف کشیده‌اند تا وارد میدان شوند، اما هیچ کدام از شرکت‌کنندگان بدون قید و شرط حاضر نیست پا به صحنه‌ی میدان مسابقه گذارد. به سراغ هر کدام که می‌رویم می‌گویید «تا» فلان شخص حاضر در میدان نباشد، من حضور پیدا نخواهم کرد.

آیا در این صورت کسی پا به صحنه‌ی مسابقه خواهد گذاشت؟

در چه صورتی همه‌ی این افراد در میدان مسابقه حاضر خواهند شد؟

۲- الآن که شما در کلاس نشسته‌اید، اگر به هر یک از دانش‌آموزان گفته شود که از کلاس خارج شود، ولی در پاسخ، هریک از آن‌ها خارج شدن خود را، مشروط به خارج شدن یک فرد دیگر کند، و فرد دیگر نیز به نوبه‌ی خود خارج شدن خود از کلاس را مشروط به خارج شدن دیگری کند، آیا در این صورت کسی از کلاس خارج خواهد شد؟

در چه صورتی خروج از کلاس آغاز خواهد شد؟

پدیده‌ها چه می‌گویند

حال به جهان پدیده‌ها نظر می‌افکنیم. زبان حال هر پدیده‌ای بدون استثناء این است که تا علت من موجود نباشد، من پا به صحنه وجود نخواهم گذاشت.

علت هر پدیده‌ای نیز اگر پدیده باشد، به سهم خود باز چنین جوابی را خواهد داد و این شرط در میان پدیده‌های جهان همین‌طور دهان به دهان خواهد گشت و هیچ‌گاه ما در میان جواب‌هایی که از پدیده‌های جهان دریافت می‌کنیم به جوابی برنخواهیم خورد که

بگوید «من بی قید و شرط حاضر در صحنه هستم» تا به دنبال این جواب، کاروان پدیده‌ها قدم در عرصه‌ی هستی گذارد.

دستگیری نتوان داشت توقع ز غریق کاهل دنیا همه درمانده تر از یکدگرد
اما وقتی به پیرامون خود می‌نگریم، نغمه‌ی بلبلان و وزش نسیم و هیاهوی انسان‌ها و بالاخره غوغای پرخروش جهان ما را به خود می‌آورد که هم اینک صحنه‌ی عالم پر است از شرکت‌کنندگان رنگارنگ با زیبایی‌های گوناگون و با جنب‌وجوش حیرت‌افزا. صحنه، صحنه‌ی مسابقه است آن هم مسابقه‌ای بسیار جدی و شورانگیز! به راستی چه اتفاقی افتاده است؟ چگونه این همه شرکت‌کننده‌ای که امکان کوچک‌ترین حضوری در صحنه برایشان نبود و از این که پا به عرصه‌ی وجود گذارند پرهیز داشتند، اینک این چنین پرغوغا حاضر در صحنه‌اند؟! به راستی چگونه این امکان به وجود آمده است؟



درباره‌ی سؤال فوق‌بیندیشید و پاسخ آن را ارائه کنید.

آنچه پدیده است و آنچه پدیده نیست

با توجه به آنچه گفتیم، کاملاً واضح است که خداوند به عنوان علت هستی‌بخش جهان، خود پدیده نیست، زیرا اگر پدیده باشد، جزئی از عالم پدیده‌ها خواهد بود و نه علت آن. توجه به این نکته اهمیت فراوان دارد که هرچه پدیده باشد و نیازمند علت، خود جزئی از جهان پدیده‌ها خواهد بود و بنابراین علت هستی‌بخش جهان، حتماً باید بی‌نیاز از علت بوده و پدیده نباشد وگرنه جزو جهان پدیده‌ها می‌گردد.

از این رو تصوّر خداوند به این صورت که او راهمچون یک حالت از حالت‌ها و یک صورت از صورت‌های ماده و طبیعت بینداریم، مثلاً به صورت یک سلول که تولید مثل می‌کند و یا یک اتم که تحول می‌یابد و یا انرژی که به صورت‌های گوناگون درمی‌آید،

تصورى باطل و نادرست است. اين همه، همان ماده‌ى متحول است كه در ضمن پديده‌هاست نه خداوند كه برتر از پديده‌ها و حاكم بر آنهاست.



با توجه به مطالب فوق، درباره‌ى سؤالات زير بينديشيد و بر اساس آموزه‌هاى خود پاسخ دهيد:

آيا پرسش از علت و آفريننده‌ى خدا معنا دارد؟

آيا مى‌توان پرسيد خدا از كجا آمده و خلق و علت او چيست؟

آيا چنين سخنى از مقايسه‌ى خدا با طبيعت نبوده است كه «چون طبيعت محتاج

علت است، خدا هم نياز مند علت است»؟

آيا چنين سخنى مانند اين مثال نيست كه «همان‌طور كه ميهمانان يك خانه

براي ورود به خانه محتاج به اجازه هستند، صاحبخانه نيز نياز مند اجازه است»؟

خدا يا طبيعت؟

اگر بنا به ادعاى ماديون و منكرين خدا، جهان ماده و طبيعت را بدون خالق بشناسيم، معنايش اين است كه ماده و طبيعت را بدون علت دانسته‌ايم و پرسش از علت را درباره‌ى آن رها کرده‌ايم. بنابراين چه خداشناسان و چه ماده‌گرايان، هر دو در نهايت به موجودى كه بى‌نياز از علت باشد، معتقدند و اين بدان معناست كه در هر حال از پذيرفتن موجود بدون علت چاره‌اى نيست. اختلاف در اين جاست كه ماديون و منكرين خدا، همين طبيعت و عالم ماده را بى‌نياز از علت معرفى مى‌كنند. ولى خداشناسان خدا را بى‌نياز از علت مى‌دانند. به عبارت ديگر، اختلاف بين خداشناسان و منكرين خدا در پذيرفتن يك موجود بى‌علت نيست. اختلاف آن دو در اين است كه يكى طبيعت را كه غرق در نياز و احتياج است همان موجود بى‌علت مى‌داند و ديگرى خداوند را. خداشناسان اظهار مى‌دارند طبيعت نمى‌تواند همان موجود بى‌علت باشد، چون سراسر طبيعت مادى، خصوصيات پديده بودن نظير حركت

و تغییر، تجزیه و ترکیب و محدودیت و غیره را دارد و هرگز نمی‌تواند بدون علت باشد. طبیعت که سراپا غرق در آثار پدیده بودن و نیازمندی است، چگونه می‌تواند بی‌نیاز از علت باشد؟ بی‌علت دانستن طبیعت مانند آن است که بگوییم اطاق روشن است، اما نوری در آن نیست!! روشن بودن بدون وجود نور غیرممکن است. پدیده بودن نیز، چنانکه گفتیم، بدون داشتن علت غیرممکن است.

پس نتیجه می‌گیریم، از آن‌جا که جهان پدیده‌ها خواب و خیال نیست و وجود و واقعیت دارد، لذا در هر حال از پذیرفتن موجود بی‌علت‌گریزی نیست. اما در عین حال تردیدی نیز وجود ندارد که موجود بی‌علت باید موجودی باشد که برخلاف ماده و طبیعت هیچ‌یک از خصوصیات پدیده بودن را نداشته باشد و چون موجودات مادی بدون شک همه پدیده‌اند، لذا موجود بدون علت – که خود علت همه پدیده‌هاست – مادی نیست و هیچ‌یک از آثار پدیده را نیز همراه خود ندارد و آن خداست.



۱- پدیده را تعریف نموده و «حس علت‌یابی» و جستجوی علت در پدیده‌ها را توضیح

دهید.

۲- ریشه نیازمندی اشیاء به علت چیست؟

۳- چرا مجموعه‌ی پدیده‌ها نمی‌تواند خودکفا و بی‌نیاز از خداوند باشد؟

۴- علاوه بر مثال‌هایی که در این درس ذکر شده چند مثال دیگر نیز ذکر کنید.

۵- در برابر این سؤال که خدا را چه کسی آفریده است، چه پاسخی دارید؟

۶- تفاوت سخن خداپرستان و مادیون را درباره‌ی موجود بدون علت بیان کنید.



درس سوم

انگیزه های انکار خدا

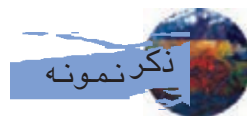
اکنون که در درس های گذشته، بی پایگی ادعای
مربوط به انکار خدا را دریافتیم و دلایلی را در اثبات وجود
خدا بیان کردیم، باید به این پرسش پاسخ دهیم که:
چرا عده ای صریحاً به انکار خدا می پردازند؟

با این که انکار خداوند مسأله‌ای نادر است و به ندرت اتفاق می‌افتد، در عین حال نیازمند بررسی است تا روشن شود که چرا همین افراد اندک از پذیرش خالق جهان‌شانه خالی می‌کنند و وجود خداوند را منکر می‌شوند.

«گریز از عقل» عامل اصلی رویگردانی انسان از حقایق، از جمله، وجود خداوند یکتا و خالق جهان است. برخلاف آن‌چه که در یک بینش سطحی به نظر می‌رسد تمام معتقدات انسان‌ها همواره متکی بر دلیل و علم و منطق نیست. چه بسا انسان به دلایلی که به ذکر پاره‌ای از آن‌ها خواهیم پرداخت، دانسته یا ندانسته از عقل و منطق فرار می‌کند و از حق و حقیقت روی می‌گرداند.

یکی از عوامل مهمی که سبب گریز از حقایق شده و سبب گم کردن راه می‌شود، پیروی از امیال و هوس‌ها و مقدم داشتن آن‌ها بر حقیقت است. بدین معنی که در موارد زیادی چون پذیرفتن حقیقتی با منافع شخصی و گروهی و یا انواع تعصبات و پیشداوری‌های انسان برخورد پیدا می‌کند، از پذیرفتن آن طفره می‌رود و عملاً حقیقت را فدای خودخواهی‌ها و هوس‌های خود می‌گرداند. این جاست که سقوط انسان از مرتبه انسانیت و حق‌پرستی آغاز می‌گردد و راه تکامل فکری و معنوی به روی انسان بسته می‌شود.

هرگاه انسان‌ها به جای توجه به منافع شخصی، به دنبال کشف و شناخت حقیقت بودند، و به جای «خودپرستی» راه «حق‌پرستی» را در پیش می‌گرفتند، دیگر چه دلیلی داشت که انسان‌ها به گروه‌های مخالف تقسیم شوند و هر یک به راه خود رود؟ علت اصلی بروز اختلافات فکری و اعتقادی انسان‌ها را باید در همین جایگزینی خودپرستی به جای حق‌پرستی جستجو کرد.



هریک از شما در محیط زندگی خود با چنین مشکلی مواجه شده‌اید. چند نمونه

از آن را انتخاب کنید و در کلاس بیان کنید.

عواملی که سبب گریز انسان از عقل و در نتیجه، زمینه‌ساز انکار خداوند می‌شوند عبارتند از :

۱- انحرافات اخلاقی

یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب روگردانی انسان از خالق می‌گردد، انحرافات اخلاقی است.

کسی که در گرداب شهوات و بی‌بند و باری غوطه‌ور می‌شود، تردیدی نیست که هرگز نمی‌تواند با وجود چنان آلودگی‌هایی، به حقایق ارزنده و والایی، چون شناخت خالق و ایمان به «روز حساب» دست یابد.

گام نهادن در عالم خداپرستی علاوه بر این که سلامت عقل را می‌طلبد، پیش از آن و حتی پیش از آن، محتاج سلامت قلب و پاکی دل است. روح بی‌آلایش، خود به خود گرایش به سوی خداپرستی دارد. اما دل‌های آلوده هرگز صلاحیت درک حقیقت با عظمتی چون مبدأ هستی را ندارد.

در تعلیم دینی آمده است که چون کسی تن به معصیتی می‌دهد و تسلیم هوای نفس خود می‌شود، لگه‌ی سیاهی در دل او می‌افتد. با تکرار معاصی، آن لکه فزونی می‌یابد تا آن‌جا که سرانجام همه‌ی دل را فرا می‌گیرد. در این صورت است که دیگر استعداد درک حقایق معنوی را از دست می‌دهد و به تاریک‌خانه‌ای تبدیل می‌شود که جز امیال حیوانی در آن جای نمی‌گیرد. به همین جهت است که در بیشتر موارد، نخست انحراف از اصول اخلاقی و تن در دادن به خواهش‌های نفسانی و لذات مادی (مادیگری اخلاقی) صورت می‌پذیرد و همین امر زمینه را برای توجه به معنویات و اعتقاد به غیب، از میان می‌برد. در نتیجه شخص از دین و خدا روگردان می‌شود و عملاً به انکار خدا می‌پردازد (مادیگری عقیدتی)^۱.

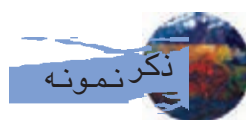
۱- مادیگری اخلاقی، عبارتست از این که انسان از نظر اخلاقی تنها از لذات و منافع مادی پیروی کند و معیار دیگری جز معیارهای مادی را نپذیرد. نظیر افراد بی‌بندوبار و بوالهوس و خودخواه که غیر از منافع و شهوات خود به چیزی نمی‌اندیشند. مادیگری عقیدتی عبارتست از این که انسان جز ماده چیزی را قبول نکند و تمام هستی را منحصر در عالم ماده بداند و در نتیجه خدا را انکار نماید.

ناگفته پیداست که هرگز چنین فردی اظهار نخواهد کرد که چون اعتقاد به خدا را مخالف بی‌بندوباری‌های خود یافته، از آن روی برتافته است. بلکه سعی خواهد کرد که بر این اعتقاد خود، دلیل و منطق بتراشد و حتی اعتقاد به خدا را مخالف عقل و منطق و طرز تفکر علمی قلمداد نماید.



چرا این‌گونه انسان‌ها نمی‌توانند از دلیل و منطق پیروی کنند و حتی به دلایل ساختگی و بی‌پایه متوسل می‌شوند؟

وقتی انبیاء برای نجات بشریت، از جانب خداوند به پیامبری برگزیده شدند، کسانی که نمی‌توانستند محیط آلوده‌ی خود را رها کنند یا از منافع و تعصبات و مقامات خود دست بردارند، به مخالفت با آن‌ها می‌پرداختند، حتی مقدس‌مآبانی که خود را بندگان خاصّ خدا می‌دانستند، چون مرحله‌ی آزمایش الهی پیش آمد، نتوانستند پا روی تمایلات نفسانی و خودخواهی خود گذارند و تسلیم حقیقت شوند.



به زندگی پیامبران الهی و مبارزات آن‌ها با شرک و بدی‌ها نگاه کنید و نمونه‌ای از رفتار غلط مخالفین آن‌ها را ذکر کنید.

۲- عقده‌های روانی

اگر با دقت به اظهارنظرهایی که در پیرامون ما از سوی افراد مختلف می‌شود، توجه کنیم، بی‌شک پی به افکار و عقایدی خواهیم برد که هیچ‌گونه دلیل عقلی و علمی ندارد، بلکه تنها براساس برخی عقده‌های روانی که به علت‌های مختلف در زمینه‌ی روحی افراد، ایجاد

شده است، پذیرفته شده اند. مثلاً کودکی که در یک خانواده‌ی به ظاهر مذهبی پا به عرصه‌ی هستی نهاده، و در رفتار پدر و مادر یا اطرافیان خود، انواع آلودگی‌ها، تندخویی‌ها، زشت کاری‌ها و خلاف کاری‌ها را شاهد بوده و یا نوجوانی که برای انجام تکالیف دینی از سوی والدین خشن و تندخو، همواره مورد آزار قرار گرفته، زمینه‌ی آماده برای بدبینی و حساسیت منفی نسبت به دین در نهاد خود دارد. به عبارت ساده، اعمال و رفتار دوران کودکی، عقده‌ای نسبت به دین و کینه‌ای نسبت به دینداری، در زمینه‌ی روان او به وجود آورده است.

چنین کودکی وقتی به سن جوانی می‌رسد، اگر از طرف مربیان واقعی تحت تربیت قرار نگیرد و آگاهی‌های لازم را کسب نکند، چه بسا یکسره از دین و خدا روگردان شود و حتی نوعی تعصب ضد دینی در او به وجود آید، که باعث شود ندانسته به طرف کسانی یا مکتب‌هایی جذب گردد که به مخالفت و دشمنی با مذهب می‌پردازند، بدون آن که در درستی یا نادرستی گفتار و رفتار آن‌ها دقت و توجه کافی نماید.



راه و روش صحیح آگاه کردن چنین کسانی چیست؟ آیا می‌توان صرفاً با بحث و

استدلال، آنان را با حقیقت آشنا کرد؟

پیشنهاد شما چیست؟

۳- فقر اقتصادی

یکی از عقده‌های روانی که سهم بزرگی در معتقدات پاره‌ای افراد، در دوران جوانی دارد، عقده‌ی روانی حاصل از فقر است.

چه بسا افرادی که در خانواده‌های فقیر به دنیا آمده و در تمام مراحل کودکی و نوجوانی طعم تلخ فقر و تنگدستی و محرومیت را چشیده‌اند، یا حتی، خود در خانواده‌های تنگدست بزرگ نشده‌اند، اما آثار شوم محرومیت و بی‌چیزی را در مردم محروم و ستم‌دیده مشاهده

نموده‌اند و به سبب وجود عواطف تند و شدید انسانی، همواره از این جهت رنج برده‌اند. همین رنج دائمی که از دیدن آثار فقر و بهره‌کشی در جامعه به وجود آمده، حساسیت روحی شدیدی به صورت عقده‌ی روانی در آن‌ها ایجاد کرده است.

این عقده‌ی روانی در سنین بالاتر سبب می‌شود که آنان به‌طور ناخودآگاه به طرف مکتب‌ها و ایدئولوژی‌هایی جذب شوند که ظاهراً ادعای مبارزه با فقر و بهره‌کشی را دارند. یعنی مشاهده‌ی شعارهای پرزرق و برق در حمایت از محرومین و زحمت‌کشان، سبب می‌شود که سایر مطالب و مسائل موجود در آن مکتب و ایدئولوژی را نیز بدون بررسی کافی، قبول کنند و خود را درست تسلیم آن نمایند. در صورتی که اگر این عده با تکیه بر اصول عقلی و منطقی به بررسی مطالب و ادعاهای این مکاتب در زمینه‌ی خداشناسی و دیگر مسائل عقیدتی بپردازند و تحت تأثیر عقده‌های روانی قرار نگیرند، به سادگی متوجه می‌شوند که چیزهایی را پذیرفته‌اند که نه خود و نه صاحبان اصلی آن اندیشه و مکتب‌ها، کوچک‌ترین دلیل منطقی در اثبات آن‌ها ندارند.



در صورتی که شما با این‌گونه افراد روبه‌رو شوید، از چه راه حل و روشی برای آگاه کردن آن‌ها با حقیقت استفاده می‌کنید؟

۴- آموزش‌های غلط

یکی دیگر از عواملی که سبب روگردانی عده‌ای از ایمان به خدا می‌گردد، این است که این عده در دوران نوجوانی پاره‌ای مطالب را در اثبات وجود خدا، یا سایر معارف دینی از افراد غیرمتخصص فرامی‌گیرند که از استحکام علمی و عقلی کافی برخوردار نیست. این قبیل مطالب که ظاهراً به عنوان دلایل خداشناسی عرضه می‌شود، ممکن است افراد ناآگاه یا کم‌اطلاع را به‌طور موقت قانع و راضی گرداند، اما به تدریج که این افراد بر دامنه‌ی معلومات خود می‌افزایند، متوجه بی‌اساس بودن این قبیل مطالب (و به اصطلاح دلایل)

می‌گردند. این جاست که ممکن است شخص به تصور این که دلایل خداشناسی همگی از این قبیل است، بدون تأمل کافی در موضوع، پشت پا بر معتقدات خویش زند. بنابراین می‌توان گفت: یکی از عواملی که گاهی منتهی به روگردانی از خدا می‌شود، اظهارات نادرست افراد ناوارد و غیرمتخصص در دفاع از حقایق دینی و الهی است.



اگر بخواهیم خودمان بیشتر با خدا آشنا شویم، یا دیگران را در این زمینه راهنمایی کنیم، چگونه باید عمل نماییم؟ راه‌های خود را پیشنهاد دهید.

.....

.....

۵- برداشت‌های نادرست

یکی دیگر از عواملی که سبب می‌شود بعضی افراد به انکار خدا پردازند، داشتن تصور نادرست از خداست. بدین معنی که شخص تصویری از خدا را برای خود درست کرده و سپس به انکار آن می‌پردازد، غافل از این که چیزی را که انکار کرده است نه خدای واقعی بلکه یک موجود خیالی و موهوم است.



وقتی اولین گروه فضانوردان کشور شوروی^۱ به مسافرت فضایی رفتند، بعد از بازگشت اظهار داشتند که خدا را در آسمان نیز ندیدند!

این جمله را بررسی کنید و بگویید چنین جمله‌ای ناشی از چه برداشتی از خداست؟

۱- این کشور که دارای عقاید مادی و ضددینی بود، با انقلاب در روسیه و تصرف چند کشور توسط کسانی که عقاید مادی و کمونیستی داشتند، تشکیل شد. اما طولی نکشید که پس از هفتاد سال، با قیام مردم کشورهای تصرف شده، کشور شوروی از هم پاشید و نظام کمونیستی و ضدالهی آن از بین رفت.

۶- ضعف و ناتوانی فکری

اکنون با توجه به این نتیجه که انتخاب عقیده و مکتب باید با دقت و آگاهی کامل صورت پذیرد، اهمیت افزایش قدرت تفکر به خودی خود روشن می‌شود. از این رو، یکی از هدف‌های تعلیم و تربیت دینی، تقویت مبانی فکری و از بین بردن ضعف‌هاست. ضعف و ناتوانی فکری زمینه را برای رشد ایدئولوژی‌های رنگارنگ فراهم می‌آورد و به عده‌ای فرصت طلب امکان می‌دهد تا از این راه به نوایی برسند.

برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنیم: بعضی از منکرین خدا برای این که عده‌ای ساده‌اندیش را از خدا و مذهب دور سازند اظهار می‌دارند که خداشناسی اختراع طبقه‌ی ثروتمند است و به همین علت بیشتر خداشناسان را فقرا تشکیل می‌دهند! بعضی دیگر آن را اختراع طبقه فقرا و محرومین برای محدود ساختن قدرتمندان معرفی می‌نمایند. اینان سعی دارند، با این قبیل اظهارات، خداشناسی را خالی از حقیقت جلوه دهند و با این بهانه‌ها از پذیرفتن خدا سر باز زنند.

ناگفته پیداست که این قبیل اظهارات هیچ‌گونه ارتباطی با بود و نبود خدا ندارد تا آن‌جا که حتی اگر بپذیریم که خداشناسی مخصوص فقرا یا ثروتمندان است — که البته چنین نیست — باز این مطلب هرگز دلیل بر نبودن خدا نمی‌شود. حتی اگر به فرض محال ثابت شود که خداپرستی فایده‌ای به حال بشر ندارد، باز این مطلب نمی‌تواند، دلیل بر نبودن خدا باشد. این مطلب بدان می‌ماند که کسی در اطاق روشن انکار نور و روشنایی کند به این دلیل که نور برای چشم او ضرر دارد! مضربودن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست. اثبات بود یا نبود هر چیزی نیازمند دلیل کافی است.

البته در مورد اثرات عمیق و سازنده‌ی اعتقاد به خدا در درس‌های سال گذشته سخن گفته و نشان داده‌ایم که خداشناسی نه تنها هیچ‌گونه اثرات منفی نسبت به فرد و جامعه ندارد، بلکه هیچ امری در زندگی انسان به این اندازه از ارزش و اهمیت برخوردار نیست. به هر حال، این قبیل اظهارات که بیشتر به چشم‌بندی شبیه است تا به دلیل و استدلال، چنان پوچ و بی‌اساسند که ظاهراً به نظر نمی‌رسد کسی را بتوان با آن‌ها فریب داد. ولی

متأسفانه چه بسیارند افراد پاکدلی که به علت ناتوانی فکری و کمبود معلومات فریب این قبیل اظهارات را خورده و از محور حقیقت فرسنگ‌ها فاصله گرفته‌اند.

همین‌طور است که در مورد «فرضیه‌ی داروین» که مادیون برای انکار خدا آن را بهانه قرار داده‌اند. در صورتی که بین این فرضیه (حتی به فرض اگر درست هم بوده باشد) و انکار خدا، هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد و به‌طوری که در درس‌های سال قبل گفته‌ایم، هرگز نمی‌توان از این فرضیه برای انکار خدا سود جست.

به‌هرحال، شرط اول برای نجات و سعادت انسان این است که در انتخاب معتقدات خویش از هرگونه سهل‌انگاری و غرض‌ورزی پرهیز نماید و هیچ مطلبی را از هیچ‌کس بدون دلیل کافی نپذیرد. فریب نام و آوازه‌ی شخصیت‌ها و گروه‌ها و مکتب‌ها را نخورد و در تمام موارد پیرو عقل و منطق باشد.

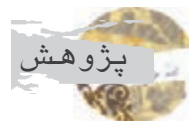
تعالیم الهی نیز جز این انتظار دیگری از انسان ندارد. زیرا در این صورت است که نجات و رستگاری او قطعی و حتمی است.

پرسش



- ۱- «خودپرستی» به‌جای «حق‌پرستی» در روابط انسان‌ها چه اثری دارد؟
- ۲- آلودگی‌های روحی و اخلاقی چه اثری بر روی انسان دارد؟
- ۳- «مادیگری اخلاقی» با «مادیگری عقیدتی» چه رابطه‌ای دارد؟
- ۴- چه گروه‌هایی در برابر انبیاء صف بسته و با آن‌ها به مبارزه برمی‌خاستند؟ انگیزه‌ی آن‌ها در این کار چه بوده است؟
- ۵- تعصب ضد دینی را در اثر یک عقده‌ی روانی توضیح دهید.
- ۶- فقر اقتصادی چگونه می‌تواند انگیزه‌ی انکار خدا باشد؟ چه کسانی از چنین عقده‌ای رنج می‌برند؟
- ۷- چگونه می‌توان از سلطه‌ی عقده‌های گوناگون به درآمد؟
- ۸- ناتوانی فکری چه خطری را برای انسان به دنبال دارد؟

۹- اگر خطاهایی در اعمال و رفتار یک فرد ظاهراً مذهبی ببینیم، این مطلب می تواند دلیل بر باطل بودن مذهب باشد یا نه؟



۱- درباره‌ی کشور شوروی تحقیق کنید و عوامل از هم پاشیدن آن را توضیح دهید.

۲- با چه راه‌ها و روش‌هایی می‌توان ناتوانی فکری را از بین برد یا کاهش داد؟
۳- آیا تاکنون به کسانی برخورد کرده‌اید که آشکارا حقیقت را به خاطر منافع و تعصبات خود زیر پا می‌گذارند؟ نمونه‌هایی از آن را توضیح دهید.





درس چهارم

توحید و شرک

در درس‌های گذشته با دلایل نیاز جهان به خالق و آفریننده آشنا شدیم و عقیده‌ی خود درباره‌ی وجود هستی بخش موجودات تقویّت نمودیم. اصلی‌ترین و مهم‌ترین اعتقاد الهیون و پیروان پیامبران الهی اعتقاد به توحید و دوری از شرک است.

در این درس می‌خواهیم با توحید و اقسام آن آشنا شویم و مرز میان آن و شرک را توضیح دهیم.

توحید که به معنای یکتایی و واحد بودن خداوند است، بر دو قسم می‌باشد :

۱- توحید نظری ۲- توحید عملی

۱- توحید نظری

توحید نظری که نظر و عقیده‌ی ما در مورد خداوند را نشان می‌دهد، عبارت از این است که جهان و مجموعه‌ی پدیده‌های آن مخلوق یک خالق است و به وسیله‌ی همین خالق تدبیر و هدایت می‌شود.

در درس‌های پیشین دیدیم که جهان، دستگاهی هماهنگ و یک پارچه است. هر جزئی از آن با اجزاء دیگر هماهنگ است و هر قسمتی از آن نیاز قسمت دیگری را برطرف می‌کند. این وحدت و هماهنگی و یک پارچگی بیانگر این است که اراده‌ی واحدی بر آن حاکم است. یعنی جز یک اراده، اراده‌ی دیگری در تدبیر جهان شرکت ندارد و آن، اراده‌ی خداوند بزرگ است که با علم و حکمت بی‌انتهای خود جهان هستی را تدبیر می‌کند. بنابراین، تردیدی نیست که خداوند، یکتا و یگانه است و برای او هیچ شریکی نیست. شریک داشتن علامت نقص و نیاز است و خداوند از هر نقص و نیازی منزّه است.

از دیدگاه تعالیم آسمانی در جهان هیچ موجودی استقلال ندارد. یعنی درست است که هریک از موجودات دارای قدرت و اثری است مثلاً آفتاب در رویش گیاه یا میکروب در پیدایش مرض و باد در جابجایی ابرها و انسان در انجام کارهای خود و ... منشأ اثرند، ولی هیچ‌یک از این‌ها اثر و نیروی خود را از خود ندارند بلکه همه را خداوند به آن‌ها داده است تا آن‌جا که می‌توان گفت : در اصل، یک نیرو یا یک مؤثر یا یک اراده بیشتر در جهان وجود ندارد و آن خداوند متعال است زیرا هرچیز دیگری که غیر از خداست، نیرو و اثر خود را از خدا گرفته و همه‌ی موجودات مادی و غیرمادی، در هستی وام‌دار اویند و هیچ‌گونه استقلالی ندارند. تنها کسی که از هر جهت مستقل است و هستی و قدرت و اراده‌اش از خود اوست، خدا است و بس.

با توجه به مطالب فوق، دیدگاه‌های زیر را بررسی کنید و توضیح دهید که چه ایرادی بر این دیدگاه‌ها وارد است:

۱- برخی موجودات شرور در جهان وجود دارند که اگر خداوند بخواهد خیری به بنده‌ای برساند، آن موجودات، مانع خیرها می‌شوند.

.....
.....

۲- انسان کشف کرده است که عوامل پیدایش و رویش گیاهان، چیزهایی مانند آب، خورشید و خاک است. بنابراین نیازی به دخالت خداوند برای پیدایش این امور نیست.

.....
.....

۳- هرچه علم پیش می‌رود و عوامل پدیده‌ها و حوادث را می‌یابد، به همان اندازه از نقش خدا در جهان کاسته می‌شود.

.....
.....

۲- توحید عملی

این توحید که بیانگر رفتار و عمل ماست، به معنی آن است که ما فقط تن به بندگی خدا دهیم و از او اطاعت کنیم و بکوشیم که کارهای خود را به خاطر او و مطابق با فرمان او انجام دهیم.

بعد از این که انسان با عقل خود خدا را شناخت، این سؤال برای او مطرح می‌شود که وظیفه‌ی او در مقابل خدا چیست؟ این جاست که نوبت به توحید عملی می‌رسد. توحید عملی یعنی این که انسان عملاً از کسی جز خدا اطاعت نکند و تن به بندگی غیرخدا ندهد. به جای پیروی از هوای نفس خویش، از اوامر الهی اطاعت کند و از عصیان و مخالفت در برابر دستورات خدا پرهیز نماید. به عبارت دیگر، هدف او در زندگی اطاعت از خدا و رسیدن به مقام قرب او باشد. لذا از هر امری که مخالف امر خدا و رضای او باشد، سرپیچی کند و تنها از کسی یا چیزی اطاعت کند، که لازمه‌ی اطاعت خدا باشد.

بنابراین، توحید عملی این است که انسان هرگونه هدف و مقصد غیرخدایی را از زندگی خود طرد کند و سعی نماید تمام مراحل زندگی خود را مطابق اوامر الهی تنظیم کند. طبیعی است چنین کسی باید از هرگونه معصیت و گناه پرهیز کند زیرا هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود، در واقع یک قدم از خدا دور می‌شود مگر این که قلباً پشیمان شده و توبه کند و دوباره به سوی خدا برگردد.



با توجه به آنچه درباره‌ی توحید عملی گفته شد، گزاره‌های زیر را بررسی کنید و نتیجه‌ی بررسی خود را ارائه دهید:

۱- کسی که برای خودنمایی، سودجویی یا فریب دیگران کار خیری را انجام می‌دهد، توحید عملی او دچار مشکل است.

.....

.....

۲- گناه، مهم‌ترین عامل دوری از توحید عملی است.

.....

.....

۳- برای رسیدن به مراتب بالای توحید عملی، انسان باید همواره به تصفیه‌ی درون بپردازد.

.....
.....

۴- توحید عملی، نمره و نتیجه‌ی توحید نظری است.

.....
.....

از خودپرستی تا خداپرستی

برسر راه انسان بت‌های بی‌نام و نشان فراوانی هست که توجه او را به سوی خود جلب و او را از رسیدن به خداپرستی واقعی باز می‌دارند. این بت‌ها چگونه بت‌هایی هستند که حتی بسیاری از خداشناسان ظاهری را نیز به بت پرستی درونی می‌کشانند؟ این بت‌ها را چگونه می‌توان شناخت؟ و این رسم بت پرستی را چگونه می‌توان برانداخت؟ این دزدان راهزن بر گردنه‌های سعادت و کمال انسان چه کسانی هستند؟ شک نیست که این بت‌ها فراوانند، اما آن بت بزرگی که بت‌های دیگر از او نیرو و توان می‌گیرند، کدام است؟

آری! شاید تعجب‌آور باشد اگر گفته شود آن بت اعظمی که سرچشمه‌ی شرک پنهان است و گاهی عاقل‌ترین افراد نیز از دیدنش ناتوانند، چیزی جز «خود» انسان نیست! میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخی آری، وقتی «خود» محور قرار گیرد، و انسان تنها به فکر خود و منافع و شهوات خود باشد و خودخواهی بر وجود او سایه افکند، از خدا جز نامی برجای نمی‌ماند! انسان‌های خودخواه و خودپرست اگر هم ظاهراً خداشناس باشند، اما عملاً به پرستش خود مشغولند نه پرستش خدا. آن‌ها همه چیز را برای خود می‌خواهند و تنها به فکر رفاه و لذت و آسایش خویشند. آن‌ها دیگران را برای خود می‌خواهند و جز خود چیزی را نمی‌پسندند.

به عبارت دیگر، آن‌ها تنها از فرمان نفس خویش پیروی می‌کنند و بس! آری، خداپرستی با خودپرستی هرگز در یک جا جمع‌شدنی نیست.



بزرگان گفته‌اند که «خودپرستی از بت‌پرستی پست‌تر است و خودپرست از بت‌پرست گمراه‌تر است».

این جمله را بررسی کنید و نظر خود را توضیح دهید.

انواع شرک

از آن‌چه تا کنون گفتیم، می‌توان دریافت که توحید بر دو نوع است: توحید نظری و توحید عملی. بر همین اساس، شرک که نقطه‌ی مقابل توحید است نیز بر دو نوع است: شرک نظری و شرک عملی.

شرک نظری این است که عقیده‌ی ما درباره‌ی خدا به عنوان مبدأ هستی خارج از محور توحید باشد یعنی به یگانگی خدا باور نداشته باشیم. پس شرک نظری شناخت نادرست در مورد خداوند است.

اما شرک عملی این است که انسان در عمل کسی جز خدا را عبادت کند و تن به بندگی غیر خدا دهد. عبادت یا بندگی تنها این نیست که انسان در برابر کسی یا چیزی به سجده افتد و او را پروردگار و خالق خویش شمارد، بلکه عبادت و بندگی در حالت کلی عبارتست از تسلیم و سرسپردگی در برابر چیزی و اطاعت محض از او. به طوری که عنان اختیار یک‌باره به دست او سپرده شود و او در هر جهت که بخواهد آدمی را به دنبال خویش کشد. بنابراین، هرگاه خود را به کسی یا چیزی یا مرکزیتی یا حزبی یا میل و هوس می‌سپاریم و بی‌هیچ قید و شرطی تسلیم او می‌شویم، آن را بندگی یا «عبادت» کرده‌ایم. در این صورت، ما «عبد» او، و او «معبود» ما گردیده است.

با این که نمونه‌هایی از بت پرستی هم اکنون در کشورهایی مانند هند و ژاپن دیده می‌شود، اما پرستش بت‌ها در میان ملت‌ها جایگاهی ندارد. اما این به معنای پایان دوره‌ی شرک‌ورزی نیست. امروزه شرک، در قالب‌های جدیدی خودنمایی کرده است. آیا می‌دانید بت‌های درونی و بیرونی عصر ما کدامند؟ انسان امروز در نحوه‌ی زندگی خود چه قدر به رضایت خداوند و فرمان‌های او توجه دارد؟

مردم جهان در انتخاب پوشش، نوع غذا، تفریح، ورود به سایت‌ها چه قدر به خواست خداوند اهمیت می‌دهند؟ در انتخاب الگوها و اسوه‌ها چه طور؟ آیا این الگوها، همان معیارهایی را دارند که خداوند می‌پسندد؟ این سؤال‌ها را بررسی کنید و نظر خود را ارائه نمایید.

پرسش

- ۱- توحید نظری و مراتب آن را به طور کامل توضیح دهید و اهمیت آن را بازگوید.
- ۲- توحید عملی کدام است و رابطه‌ی آن با توحید نظری چیست؟
- ۳- شرک عملی چیست؟
- ۴- آیا هرگونه اطاعتی از غیر خدا شرک است یا نه؟ توضیح دهید.
- ۵- چه دلیلی بر یگانگی خدا دارید؟
- ۶- آیا وجود اسباب و علل مادی، جهان را از وجود خدا بی‌نیاز می‌گرداند؟
- ۷- آیا می‌توان گفت بعضی بیماری‌ها را عوامل مادی و بعضی دیگر را خدا ایجاد می‌کند؟

پژوهش

برای این که زندگی فردی و اجتماعی ما نشان‌دهنده‌ی توحید عملی باشد، با افراد متخصص مشورت کنید و پیشنهادهای خود را ارائه دهید.



درس پنجم

عدل الهی

یکی از صفات خداوند عدل است و به همین جهت او را عادل می نامیم.

خداوند جهان را برپایه ی عدل بناکرده و به هیچ مخلوقی ستم نمی کند.

در این درس می خواهیم درباره ی این صفت کمال خداوند بحث کنیم تا بهتر بدانیم که :

۱- چرا خداوند عادل است و به کسی ستم نمی کند؟

۲- چرا مشکلات و سختی ها و تفاوت های این جهان

نشانه ی ظلم خداوند نیست؟

انگیزه‌های ظلم

گاهی مشاهده می‌شود کسی برخلاف عدالت، حق دیگری را پایمال می‌کند. انگیزه‌ی او برای انجام این کار چیست؟ چرا حاضر می‌شود به دیگری ستم کند و عملی خلاف عقل و فطرت مرتکب شود؟

عوامل متعددی می‌تواند سبب پیدایش ظلم باشد :

یک عامل و انگیزه، نیاز و احتیاج است. یعنی شخص برای رفع نیاز خود حریم عدالت را زیر پا می‌گذارد.

انگیزه‌ی دیگر، عقیده‌ای جاهلانه است. یعنی از سر نادانی مرتکب ظلم می‌شود. مثلاً به تصور این که نژاد سفید بر نژاد سیاه برتری دارد، بهره‌کشی از سیاه‌پوستان به وسیله‌ی سفیدپوستان راحق طبیعی آنان می‌داند یا از روی ناآگاهی و بی‌خبری صدمه‌ای به کسی وارد می‌آورد و حق او را ضایع می‌گرداند. همین‌طور، بعضی افراد به علت ترس و برخی دیگر به علت ناپاکی‌های درونی، دست تجاوز به حقوق مادی و معنوی دیگران دراز می‌کنند و با تعدی و تجاوز به دیگران، خودخواهی‌های خود را ارضا می‌کنند و دل‌های آلوده‌ی خود را خشنود می‌گردانند و ...

در تمام این موارد اگر دقت و بررسی کامل به عمل آید، معلوم خواهد گردید که بی‌عدالتی سرچشمه‌ای جز نقص ندارد. نیاز، جهل، ترس، آلودگی و غیره همگی نشانه‌های روشن نقص است.



با توجه به مقدمه‌ی فوق، بگویید که چرا خداوند به کسی ستم نمی‌کند؟

.....
.....
.....

قضاوت‌های سطحی و شتابزده

اگر گاهی در میان امور جهان کاری برخلاف عدل و حکمت به نظر می‌رسد، ناشی از یک بینش سطحی و قضاوت شتابزده است. مثلاً اگر وجود فلان جانور ظاهراً مضر به حال انسان است، در یک دید همه‌جانبه، وجود او در مجموعه‌ای به هم پیوسته‌ی جهان، ضروری و سرچشمه‌ی خیر فراوان است و از این‌رو، آفرینش او عین عدل و رحمت است.

با وجود نظم و هماهنگی گسترده و عمیق در جهان آفرینش، تردیدی نیست که هر چیزی در این جهان براساس حکمت و مصلحتی آفریده شده، اگر چه ما فعلاً از درک و فهم حکمت وجودی برخی از آن‌ها ناتوان باشیم. از جمله در زمان‌های گذشته به علت محدود بودن میدان علم بشری، بسیاری از موجودات و برخی از امور جهان، زاید و بدون حکمت و مصلحت می‌نمود. اما پیشرفت دانش بشری پرده از بسیاری از حکمت‌ها برداشت و راز وجودی آن‌ها را آشکار ساخت.

با این حال نباید فراموش کرد که دانش بشری هر اندازه هم که پیش رود، اولاً در هر زمان نسبت به زمان آینده ناقص‌تر و محدودتر است، به طوری که چه بسا اسرار و رموزی که امروز برای ما جزو مجهولات است، اما در زمان‌های آینده جزو معلومات ما قرار خواهد گرفت. ثانیاً با توجه به گستردگی و عظمت جهان آفرینش، بنابه اظهار دانشمندان، دانش بشری در برابر اسرار بیکران طبیعت، مانند قطره‌ایست در برابر دریا^۱.

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
حال، با این دانش ناچیز در برابر جهان آفرینش، آیا می‌توان لب به اعتراض‌های جسارت‌آمیز گشود و خالق جهان را با گستاخی جاهلانه، به خیال خود به محاکمه کشید؟ یا او را متهم به ظلم و بی‌عدالتی کرد؟

ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان تا که ما باشیم با تو در میان

۱- مراجعه کنید به اظهارات اینشتین در کتاب «جهانی که من می‌بینم» و ماکس پلانک در کتاب «تصویر جهان در فیزیک جدید».



با توجه به مطالب فوق، از آن جا که دانش بشری درباره ی جهان و حوادث آن

همواره است



آفات و سختی ها

یکی از مهم ترین مواردی که سبب می شود بعضی افراد در عدالت خداوند تردید نمایند، وجود حوادث تلخ و آفات و سختی ها در زندگی انسان هاست. در نظر این عده، خداوند را در صورتی می توان عادل دانست که هیچ گونه رنج و سختی، مصیبت و شدت در زندگی انسان وجود نداشته باشد و لذا اگر در زندگی خود یا دیگران با مشکلی روبه رو می شوند، لب به اعتراض می گشایند و در عدل الهی تردید روا می دارند که مثلاً چرا به فلان روستا سیل آمد؟ چرا در فلان منطقه زلزله واقع شد؟ چرا فلان شخص مریض گردید؟ چرا فلان کودک پدر خود را از دست داد؟ چرا فلان بچه ناقص العضو به دنیا آمد؟ و چراهای فراوان دیگر.

این اعتراضات همه از پنداری بی اساس درباره ی دنیا و زندگی دنیوی انسان سرچشمه می گیرند. آنان چنان می پندارند که دنیا عشرتکده ای است که نباید هیچ گونه رنج و سختی در آن وجود داشته باشد تا به راحتی بتوانند در عیش و نوش فرو روند، غافل از این که دنیا جای رشد و سازندگی و شکوفایی استعدادهاست. جای آزمایش و خودسازی و رسیدن به کمال است و این هدف جز با دست و پنجه نرم کردن با سختی ها و مصائب تأمین نمی گردد. خو گرفتن به زندگی بی دردسر و بدون دغدغه روح انسان را به تدریج به سوی رخوت و انحطاط سوق می دهد و او را از رشد و کمال باز می دارد. کسانی که در میان نعمت های رنگارنگ بزرگ می شوند و راحت طلب و نازپرورده بار می آیند، انسان های ضعیف و بدبختی

هستند.

سعدی می‌گوید: «قدر عافیت کسی داند که به بلایی گرفتار آید». هم‌چنین بزرگان گفته‌اند: شرط استفاده از لذت‌ها آشنا شدن با رنج‌هاست. با توجه به آن چه گفته شد، توضیح دهید که مقصود این جمله‌ها چیست و معنای درست آن‌ها کدام است.

عبرت

سعدی در باب اول گلستان داستانی آورده و می‌گوید: آقای بی با غلامش به کشتی نشست. غلام که دریا ندیده بود وحشت کرده و بی‌قراری نمود، به‌طوری که اضطراب او همه‌ی ساکنین کشتی را ناراحت ساخت. حکیمی در آن جا بود. گفت چاره‌ی این مشکل را من می‌دانم. دستور داد غلام را به دریا افکندند. غلام که خود را در میان امواج خروشان و بی‌رحم دریا با مرگ روبه‌رو می‌دید، سخت تلاش می‌کرد که خود را به کشتی رساند و از غرق شدن نجات یابد. پس از مقداری تلاش بی‌فایده همین که نزدیک بود غرق شود، حکیم دستور داد که نجاتش دهند. غلام پس از این ماجرا آرام گرفت و دیگر دم نزد. رمز آن را جویا شدند. حکیم گفت لازم بود در دریا بیفتد تا قدر کشتی را بداند.

سعدی، در این داستان چه درسی به ما می‌دهد و کدام نکته‌ی مهم را یادآوری می‌کند؟

از این رو خداوند نظام زندگی انسان را چنان قرار داده است که در سایه‌ی درافتادن با محنت‌ها و بلاها، بر قدرت و توانایی خویش بیفزاید، و استعدادهای خفته‌ی او بیدار شود و در کوره‌ی حوادث و مشکلات، آهن وجودش آب‌دیده گردد.

در تعالیم دینی آمده است که خداوند بندگان را که دوست می‌دارد، به سختی‌ها و دشواری‌ها گرفتار می‌کند تا از این طریق به کمال وجودی خویش نائل شوند. یعنی هم‌چون مربی‌شنا که شاگرد تازه‌کار خود را وارد آب می‌کند تا تلاش کند و دست و پا بزند و در

نتیجه ورزیده شود و شناگری را یاد بگیرد، خدا هم بندگان را که دوست می‌دارد و می‌خواهد به کمال برسند، در سختی‌ها و شدائد غوطه‌ور می‌سازد. انسان اگر یک عمر درباره‌ی شنا کتاب بخواند، تا در آب نرود شناگر نمی‌شود. انسان نیز باید در دنیا شدائد ببیند تا پخته و کامل گردد و به سعادت ابدی نائل آید.

که بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست

خداوند از یک سو قدرت و استعداد لازم برای مقابله با سختی‌ها و بلاها را در وجود انسان قرار داده و از طرف دیگر در نظام زندگی انسان برای سختی‌ها نیز جایی قرار داده است تا در نتیجه‌ی تماس شدائد با روح انسان، وجود او صیقل ببیند و او را فعال‌تر و مصمم‌تر و برنده‌تر کند. استعدادهای گوناگون او به کار افتد و شکوفا شود و به کمال لازم خود برسد.



دانش‌آموزی که با تحمل رنج و زحمت در امتحانات پذیرفته می‌شود، احساس لذت و کمال می‌کند یا دانش‌آموزی که بدون درس خواندن به او نمره‌ی خوب داده شده است؟
قهرمانی که با تمرین‌های زیاد در مسابقات به قهرمانی رسیده، یا کسی که بدون رقابت با دیگران مقام قهرمانی را به او داده‌اند؟
چرا؟

نقش سختی‌ها در پاکی روح انسان

در درس‌های گذشته آن‌جا که درباره‌ی توحید عملی سخن گفتیم، به این نکته‌ی اساسی اشاره کردیم که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تکامل روحی انسان و رسیدن به قرب پروردگاری، خودخواهی‌های انسان است. خودخواهی است که بین انسان و خدا حایل سنگینی ایجاد کرده و نمی‌گذارد انسان آزادانه به طرف مبدأ هستی و سرچشمه‌ی کمال

حرکت کند.

کسی که در زندگی خود همواره خویشتن را در میان ناز و نعمت و راحتی و آسایش می‌بیند و خود را با مشکلی و یا آفتی روبه‌رو نمی‌بیند، به تدریج تمام توجه او به سوی خود و خودخواهی‌هایش جلب شده و روز به روز به خودبینی و خودخواهی او افزوده می‌گردد. او خود را محور تمام عالم می‌شناسد و چیزی را برتر و مقدس‌تر و قوی‌تر از خود نمی‌داند و بدین ترتیب، از عالم انسانیت فاصله می‌گیرد و از رسیدن به کمال باز می‌ماند.

اما سختی‌ها و شدائد انسان را از عالم «خودبینی» و «خودپرستی» بیرون می‌آورند. زمانی که انسان در چنگال مشکلات دست و پا می‌زند، به ضعیف بودن خود توجه پیدا کرده و خودخواهی‌های او درهم می‌شکند و پا بر روی خودپرستی می‌گذارد. او در این حال به خوبی درمی‌یابد که او «خود» چیزی نیست که شایسته پرستش باشد و از چنان قدرتی برخوردار نیست تا تنها بر خویش متکی باشد. این جاست که خود به خود توجه قلبی او از دایره‌ی وجود محدودش خارج می‌گردد و به سوی مبدأ بی‌مثال آفرینش که سرچشمه‌ی تمامی قدرت‌ها و کمال‌ها و زیبایی‌هاست، متوجه می‌شود و این توجه قلبی سرمایه‌ی بس گرانبغری است که انسان را تا به سرمنزل کمال واقعی پیش می‌برد.



برای این که فرزندان که در خانواده‌های مرفه زندگی می‌کنند، دچار غرور، خودخواهی و سستی نگردند و زندگی فعال و پرتلاشی داشته باشند چه راه‌حلهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

در چه صورتی سختی‌ها و بلاها در کمال انسان مؤثرند؟ در صورتی مصائب و مشکلات، منجر به کمال و سعادت انسان می‌شوند که اولاً انسان خود در به وجود آمدن آن‌ها نقشی نداشته باشد. سختی‌هایی که نتیجه‌ی سهل‌انگاری‌ها، خطاها و انحرافات خود انسان است، هرگز چنان نتیجه‌ای در رشد و کمال انسان ندارد.

کسی که به علت مراعات نکردن اصول بهداشتی مریض می‌شود، یا به علت بی‌احتیاطی در رانندگی عضوی از اعضای خود را از دست می‌دهد و یا به علت تنبلی و بی‌حالی به دنبال تأمین معاش نمی‌رود و در نتیجه گرفتار فقر می‌شود و ... در هیچ یک از این موارد، چنین شدائد و سختی‌ها را نمی‌توان وسیله کمال و سعادت انسان دانست، بلکه این‌ها همه مکافات و نتیجه‌ی طبیعی اعمالی است که شخص انجام داده است. بنابراین مشکلات و شدائدی در زندگی انسان نقش سازنده دارند که شخص خود در پیدایش آن‌ها نقشی نداشته باشد.

ثانیاً، بستگی به نوع برخوردی دارد که شخص در برابر آن‌ها انتخاب می‌کند. اگر مقاومت و ایستادگی و مبارزه و صبر و تلاش را در پیش بگیرد، در این صورت سختی‌ها عاملی سازنده است، ولی اگر راه تسلیم و تنبلی و بی‌حالی و بی‌تابی در پیش گیرد، سختی‌ها عامل تخریب و بدبختی خواهد بود. در این صورت، این امور برای چنان کسی واقعاً بلا و مصیبت است.



همان‌طور که نوع برخورد انسان با بلاها و گرفتاری‌ها زمینه‌ی سازندگی و کمال یا بدبختی را فراهم می‌کند، نوع برخورد ما با نعمت‌ها نیز تعیین‌کننده‌ی سعادت یا شقاوت ماست.

توضیح دهید که برخورد صحیح انسان با نعمت‌هایی که به دست می‌آورد یا در اختیار دارد، کدام است؟

کدام برخورد است که به شقاوت انسان منجر می‌شود؟

عدل در پرتو معاد

بسیاری دیگر از مواردی که به نظر ما دور از عدالت می‌رسند از محدودنگری ما سرچشمه می‌گیرند. بدین معنی که مثلاً ما عده‌ای را می‌نگریم که در زندگی خود همواره پیروی از اصول صحیح انسانی و الهی می‌نمایند، اما ظاهراً به پاداشی شایسته نمی‌رسند. تمام عمر خود را با سختی‌ها سر می‌کنند و ثمره‌ی کوشش خود را دریافت نمی‌دارند.

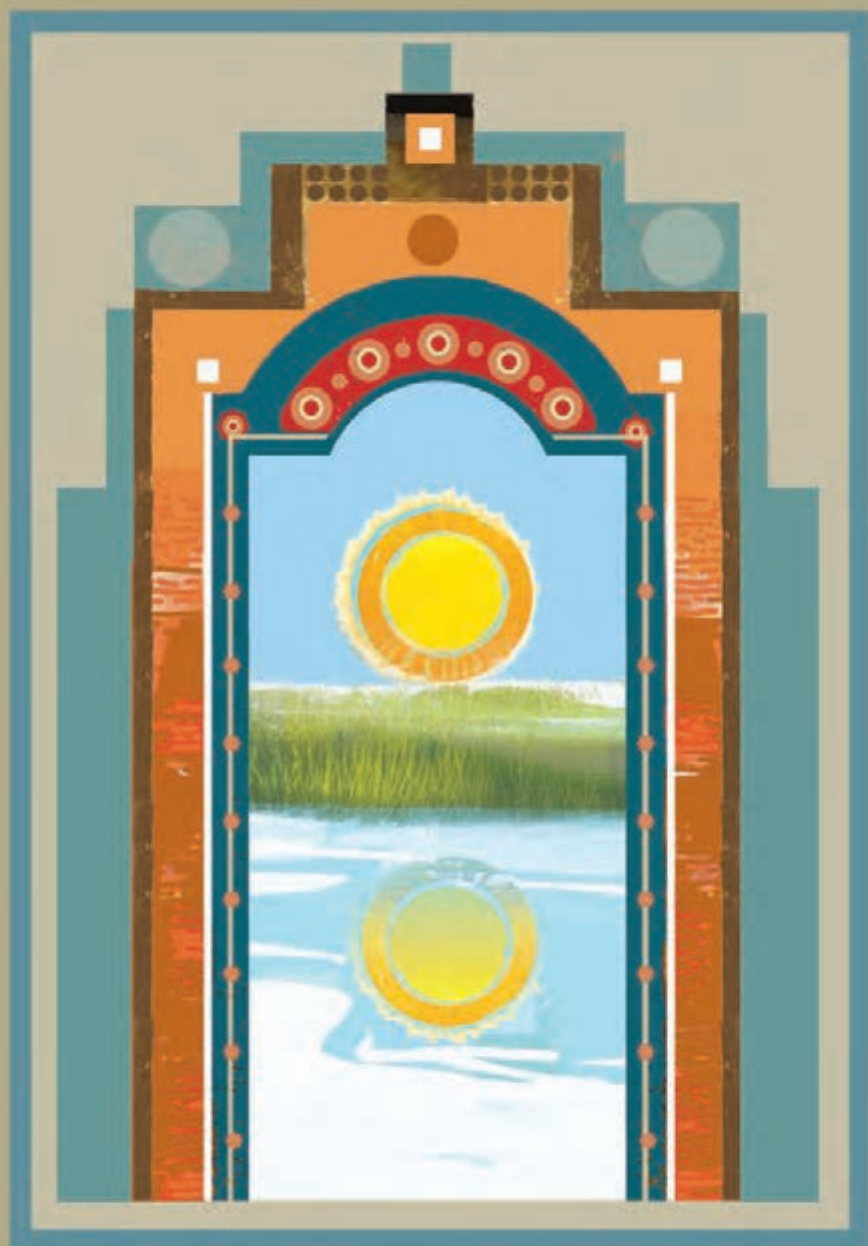
برعکس عده‌ای دیگر همواره دست به هرگونه ستم و خیانت می‌آلایند و قبل از این که کیفر اعمال خود را دریافت نمایند، چشم از این سرای فرومی‌بندند. از خود می‌پرسیم: این چگونه عدالتی است که کسی از مکافات خیانت‌های خویش می‌گریزد و دیگری به نتیجه‌ی تلاش‌های صادقانه خود نمی‌رسد؟ یکی در ناز و نعمت به‌سر می‌برد و دیگری همواره با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند.

بررسی

طرح چنین شبهه‌ای ناشی از کدام برداشت نسبت به جهان و انسان است و چگونه می‌توان به این شبهه پاسخ داد؟

پرسش

- ۱- پاره‌ای از انگیزه‌های ظلم را با ذکر مثال‌هایی بیان نموده و ریشه اصلی آن‌ها را نام ببرید.
- ۲- نمونه‌هایی از داوری‌های سطحی و برداشت‌های نادرست را در رابطه با عدل خدا بیان کنید.
- ۳- توجه به دو مرحله‌ای بودن زندگی انسان چه تأثیری در بینش ما نسبت به عدل خدا برجای می‌گذارد؟
- ۴- اثرات گوناگونی را که شدائد و سختی‌ها در زندگی انسان دارد، جداگانه توضیح دهید.
- ۵- نسبی بودن نعمت و بلا را شرح دهید.



درس ششم

بازتاب ایمان در زندگی انسان

بنیاد و اساس همه ی ادیان الهی دعوت مردم به ایمان به خدای یگانه است و دینداری هر فرد با ایمان به خدا شکل می گیرد و آغاز می شود. اعتقاد به معاد و پیامبران و سایر آموزه های دینی در گرو اعتقاد و ایمان به خداست. ایمان واقعی به خدا زندگی انسان را دگرگون می کند و روح خاصی در آن می دمد و حیات تازه ای به آن می بخشد. در این درس می خواهیم این سؤال را بررسی کنیم که:

آثار و نتایج ایمان به خداوند در زندگی انسان چیست و چه تفاوت هایی میان زندگی یک انسان با ایمان و یک انسان بی ایمان وجود دارد؟

ابتدا باید به این نکته مهم توجه داشت که آثار ایمان به خدا را نمی‌توان در یک یا چند مورد معین محدود کرد. ایمان سراسر زندگی فردی و اجتماعی انسان را فرامی‌گیرد، و هیچ قسمتی از حیات آدمی از تأثیر و نفوذ ایمان به دور نمی‌ماند. بلکه این ایمان، در اساس تمام معتقدات او جای می‌گیرد و سنگ بنای فکری او را تشکیل می‌دهد و تمامی افکار و زندگی او را دگرگون می‌سازد.

آنچه توجه به آن در این جا ضروری است آن است که ایمان به خدا نه تنها زندگی فردی انسان را عمیقاً تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بلکه در عین حال طرح و برنامه‌ی خاصی نیز برای حیات اجتماعی انسان عرضه می‌کند، به طوری که هرگز نمی‌توان بعد از پذیرفتن اصل توحید، نسبت به این نظریه‌ی اجتماعی که برخاسته از توحید است، بی‌توجه ماند. در این درس ما به پاره‌ای از آثار فردی و اجتماعی ایمان به خدا اشاره می‌کنیم و مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه را به خود دانش‌آموزان واگذار می‌نماییم.

تفکر در متن

متن زیر را که درباره‌ی آثار فردی و اجتماعی ایمان است، مطالعه کنید و با تأمل در متن به سؤال‌هایی که بعد از آن طرح گردیده، پاسخ دهید.

از نتایج تفکر مادی، احساس پوچی و تنهایی در جهان به این بزرگی است. انسانی که خود را موجودی بی‌هدف و تصادفی می‌شناسد، نه تنها نسبت به طبیعت، بلکه نسبت به هموعان خویش و حتی نسبت به خود نیز احساس بیگانگی و تنهایی می‌کند. زیرا که او خود را در جهان هستی بی‌ریشه و رها شده می‌داند.

او می‌داند که آنچه از نیکی و بدی انجام دهد، در دفتر هستی حفظ می‌شود و هیچ چیز از بین نمی‌رود. او با هر عملی که انجام می‌دهد سرنوشت ابدی خود را می‌سازد، و خود را در آستانه ابدیت می‌بیند، زیرا که زوال و فنا را در وجود او راهی نیست. او به دنیا نیامده است که فانی شود و دفتر زندگیش پایان پذیرد. او برای رسیدن به مراتب والای کمال

و نیل به سرمنزّل مقصود به این دنیا آمده است و اگر پدیده‌ای به نام مرگ در پیش روی خود دارد، هرگز با آن فنا نمی‌پذیرد و رهسپار دیار نیستی نمی‌گردد.

پدیده مرگ در جهان‌بینی الهی، واقعیتی با عظمت است که با آن نه تنها انسان چیزی از دست نمی‌دهد، بلکه پرده‌های ظلمت و طبیعت از پیش دیدگانش برداشته می‌شود و در مرحله‌ی والایی گام می‌نهد. سرنوشت انسان در آن جهان با عظمت، در همین دنیای مادی و در جریان زندگی روزانه‌ی او تعیین می‌شود.

چنین برداشتی از زندگی سبب می‌شود فرد خداشناس با تمام وجود در پیشگاه خدا احساس مسئولیت کند. این احساس مسئولیت نتیجه‌ی منطقی چنان ایمان است به‌طوری که اگر این احساس مسئولیت در میان نباشد، باید در وجود آن ایمان تردید کرد.

در نظر یک خداشناس واقعی، هیچ چیز با اهمیت‌تر از مسئولیت در پیشگاه خداوندی نیست. این احساس مسئولیت سبب می‌شود زندگی انسان به کلی دگرگون شود و در همه‌ی امور، حتی جزئی‌ترین آن‌ها، خدا را در نظر آورد و از هرگونه کار زشت و ناروا پرهیز کند. از این‌رو، ایمان نه تنها عامل مؤثری در زندگی فردی انسان‌هاست، بلکه پشتوانه مطمئنی است در تأمین سعادت اجتماعی و بهبود روابط جمعی میان انسان‌ها. توجه به خدا سبب می‌شود انسان‌های خداشناس از روی مهر و محبت به هم نزدیک شوند و پیوند قلبی در میان آن‌ها ایجاد شود. و این از آثار بسیار با اهمیت ایمان به خداوند بزرگ است که در سعادت فردی و اجتماعی مؤمنین تأثیر بسزایی دارد.

علاوه بر آن چه گفته شد، ایمان به خدا سبب می‌شود انسان در سایه اتکاء و اعتماد به رحمت او به آرامش روحی عمیقی دست یابد که خداشناسان از چنان موهبت عظیمی محروم‌اند.

اعتماد و توجه به خدا سبب می‌شود انسان در برابر مشکلات، پایداری و مقاومت در پیش گیرد و از خطرهای نهراسد و هرگز صبر و آرامش خود را از دست ندهد و شکست‌های ظاهری او را مأیوس و ناامید نگرداند بلکه همواره و در همه حال، با امید به یاری خدا، با قدرت و شهامت به پیش تازد و ترس از غیرخدا را به دل راه ندهد زیرا که می‌داند سرنوشت

امور در دست اوست و جایی برای ترس از دیگران نیست.



بینشی که متکی بر ایمان به مبدأ و معاد است، قیافه جهان را برای ما دگرگون می‌سازد؛ جهانِ سرد و بی‌روح را که در بیش مادی وجود دارد، برای ما جهانی زنده، هوشیار و آگاه و سرشار از روح و معنا می‌گرداند و به زندگی انسان روح و معنی و هدف می‌بخشد.

مجموعه جهان و به خصوص زندگی انسان که از علم و حکمت مطلق خداوندی سرچشمه گرفته است، تقدس پیدا می‌کند و ارزشمند می‌شود. فعالیت‌های روزانه، وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی، در چارچوبی از قداست و معنویت قرار می‌گیرد. دنیای مادی مقدمه‌ای می‌شود برای رسیدن به عالم ابدیت و جهان آخرت.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد هر جا که ایمان واقعی تجلی کرده، عالی‌ترین جلوه‌های انسانی را با خود به همراه آورده است. عمیق‌ترین عواطف ملکوتی و پرهیجان‌ترین شور و شوق، و عشق و حرکت از دل‌هایی سرچشمه گرفته که نور ایمان حقیقی در آن‌ها تابیده و همه‌جا را به نور خود روشن کرده است.

آری، ایمان به خدا نه تنها به زندگی معنی می‌بخشد و آدمی را از پوچی و بیهودگی، تنهایی و غربت رها می‌سازد، بلکه به آن روح و صفا نیز می‌دهد، شوق و حرکت نیز می‌آفریند، گرمی و حرارت نیز می‌بخشد، آرامش آمیخته با رضایت نیز می‌دهد. این معانی برای کسی که گرمی ایمان را در دل خود احساس کرده از بدیهیات است.



از آن‌چه تا این‌جا گفته شد، بار دیگر می‌توان این حقیقت را دریافت که خداشناسی و توحید تنها یک امر ذهنی نیست تا هر کس بعد از به دست آوردن آن، در کنج خلوت و در گوشه‌ی تنهایی بخزد، و فارغ از مسئولیت‌های سنگین خویش در عرصه‌ی حیات و صحنه‌ی زندگی اجتماعی باشد، و از خداپرستی تنها به اعمال عبادی چندی قناعت ورزد و آن را مرتبه‌ی کامل بندگی خدا به‌شمار آورد.

توحید نه تنها یک ایمان و اعتقاد بلکه یک «راه» است. راهی که از درون زندگی

فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان می‌گذرد و هیچ بُعدی از ابعاد زندگی او را به دست فراموشی نمی‌سپارد.

پیشوایان دینی ایمان را اعتقاد به دل، اقرار به زبان، و عمل به اعضاء معرفی فرموده‌اند. از این بیان به خوبی برمی‌آید که حوزه تسلط ایمان تنها بخشی از وجود آدمی نیست، بلکه همه‌ی هستی اوست و هیچ بُعدی از ابعاد وجود انسان را نمی‌توان یافت که ایمان بدان راه نیابد یا از حوزه نفوذ آن به دور باشد.

به گواهی تاریخ، در هر زمان و در میان هر امتی از نسل انسان که چنان ایمانی به وجود آمده است، و هر دلی که جایگاه چنان اعتقاد راستینی گردیده و به نور معرفت خدایی روشن شده است، نجات و کمال، رهایی و رستگاری، عزّت و سعادت نیز همراه آن بوده است.

تاریخ ثابت کرده است که تنها شخصیت‌هایی توانسته‌اند در مسیر حرکت تاریخ جهش‌هایی در جهت کمال ایجاد کنند که قهرمانان عالم توحید بوده‌اند. جز آنان، هر که پیامی نو آورده و ظاهراً خبر از نجات و رهایی داده، در نهایت، بندهای جدید و زنجیرهای نوینی برای بشریت به ارمغان آورده است. زیرا که در خارج از عالم توحید و خداپرستی جز بت‌پرستی و انحطاط وجود ندارد اگرچه این بت‌ها را نام و نشانی نباشد.

آری، مکتب توحید، مکتب پاکی و پرهیزگاری، استقامت و پایداری، آزادی و رهایی، ایثار و از خودگذشتگی، تلاش و مبارزه، و ارستگی از خودخواهی‌ها و خودبینی‌هاست.

ایمان و عمل

از آن‌چه در این درس گفتیم، می‌توان به روشنی این حقیقت را دریافت که ایمان به خدا نمی‌تواند فاقد آثار عملی باشد. اگر ایمانی در کار هست، حتماً آثار و نتایج آن نیز در عمل ظاهر و آشکار خواهد گردید. کسانی که ظاهراً اهل ایمانند اما آثار آن در اعمالشان پیدا نیست یا اصولاً فاقد ایمانند و تنها برای فریب دیگران تظاهر به ایمان می‌کنند، و یا ایمان آن‌ها چنان ضعیف است که در اعماق دل آنان نفوذ نکرده است و لذا در پاره‌ای موارد منشأ

اثر است و در بسیاری موارد منشأ اثر نیست. یعنی چون نور ایمان در اعماق روحشان نفوذ نکرده و تمامی دل آنان را فرا نگرفته، سراسر زندگی آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار نداده است.

هم‌چنان‌که ایمان سرچشمه‌ی عمل صالح است، عمل صالح نیز در تقویت ایمان نقش دارد. هر اندازه در انجام اعمال صالح و پرهیز از گناهان تلاش کنیم، به‌همان اندازه نور ایمان در خانه‌ی دل ما شدیدتر شده و تقویت می‌شود. بنابراین، بعد از حصول اعتقاد به‌وجود خدا، باید در عمل به اوامر الهی کوشید تا همین تسلیم در برابر خدا، ایمان ما را تقویت و بر معنویات ما بیفزاید.

۱- در این متن چه آثار و ثمرات فردی و اجتماعی ذکر شده است؟
هریک از این آثار را در یک سطر بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۲- اگر بخواهید این آثار را از نظر اهمیت رتبه‌بندی کنید و به سه رتبه‌ی اول تا سوم تقسیم نمایید، کدام یک را رتبه‌ی اوّل و کدام را رتبه‌ی دوم و کدام را در رتبه‌ی سوم قرار می‌دهید؟ رتبه‌ی هر یک را در جلوی آن بنویسید.

.....
.....
.....

۳- خود را مورد ارزیابی قرار دهید و ببینید که کدام مورد در زندگی شما حضور دارد و کدام حضور ندارد.

.....
.....
.....

۴- دنیای کنونی از کمبود کدام یک از ثمرات ایمان رنج می برد؟

.....
.....
.....

بخش دوم

چه نیازی به دین؟



درس هفتم

نیاز انسان به مکتب

تاریخ زندگی انسان، تا آن جا که توسط دانشمندان و تاریخ دانان روشن شده و تدوین گردیده، حکایت گر ظهور مکاتب گوناگونی بوده که هر کدام راه و روش خاصی را برای زندگی فردی و اجتماعی به انسان ها عرضه می کردند و کلید سعادت و خوشبختی را در پیروی از راه و مکتب خود می دانستند.

در این میان، پیام آوران الهی نیز از جانب خداوند ظهور می کردند و مردم را به راه و مکتبی که خداوند به آنان تعلیم داده بود، فرا می خواندند. بخش مهمی از تاریخ بشر را مبارزات میان پیام آوران با مکاتب مادی و غیرالهی تشکیل می دهد که در شکل های گوناگون فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی به وقوع پیوسته است.

قبل از ورود به هر بحثی درباره ی دین و پیام الهی، در این درس می خواهیم به این سؤال بیندیشیم که :

چرا انسان نیازمند به یک مکتب برای زندگی کردن است؟

اصل هدایت عمومی

با قدری تأمل در موجودات جهان خلقت درمی یابیم که همه موجودات در اثر نیروی شگفت انگیزی که در درونشان وجود دارد به سوی مقصد و هدف معینی در حرکتند و این حرکت همواره براساس اصول و قوانین مشخص و معینی صورت می گیرد.

دانه ی گندمی که بر زمین می افتد و در شرایط مساعدی می شکفتد و شروع به روییدن می کند، بی شک متوجه آخرین مرحله رشد خویش است. یعنی می خواهد به بوته گندمی تبدیل شود که سنبل داده و دانه های زیادی به بار آورد.

هسته ی میوه ای که در دل خاک پنهان است و سپس پوست خود را شکافته و در مسیر رشد قرار می گیرد از همان ابتدا، رو به سوی آخرین درجه کمال و برومندی خود یعنی یک درخت سرسبز و پر از میوه دارد.

هم چنین جوجه ای که در درون تخم در حال شکل گرفتن است و یا جنین انسانی که در رحم مادر مراحل رشد را پشت سر می گذارد از همان ابتدا متوجه یک مرغ کامل یا یک انسان کامل شدن است.

از آن جا که این هدایت در میان همه ی مخلوقات عمومیت دارد از آن به «هدایت عمومی» الهی تعبیر می شود. اصل «هدایت عمومی» لازمه جهان بینی الهی است، چرا که خداوند متعال به حکم این که تربیت کننده و پرورش دهنده جهانیان است و دارای بخشش نامتناهی است به هر نوعی از انواع موجودات در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است لطف و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می کند. این هدایت شامل همه موجودات است.

به دو نمونه از این هدایت در جهان آفرینش توجه می کنیم :

۱- در منظومه شمسی، زمین با دو حرکت وضعی و انتقالی در مداری معین، و با سرعتی مشخص در گردش است. از حرکت وضعی زمین، شب و روز و از حرکت انتقالی آن چهار فصل به وجود می آید. فاصله ی زمین از خورشید به گونه ای تنظیم شده است که بتواند از آن به قدر کافی انرژی نورانی و حرارتی دریافت نماید تا شرایط حیات و زیست بر

سطح آن فراهم شود.

زمین با سرعت بسیار شگفت‌انگیز ۳۰ کیلومتر در ثانیه! به دور خورشید می‌چرخد، که هرگاه سرعت سیر آن نصف و یا دو برابر می‌گردید آن وقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به حدی می‌رسید که زندگانی کنونی ما ناممکن بود و کره زمین به صورت سرزمینی داغ و سوزان و یا سرد و یخبندان درمی‌آمد.

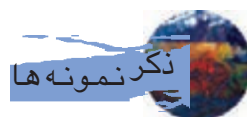
هم چنین زمین با سرعتی قریب ۵۰۰ کیلومتر در ساعت به دور خود در چرخش است. اگر زمین به عوض این مقدار سرعت، ساعتی ۵۰ کیلومتر می‌چرخید در آن صورت شب‌ها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی بود و در نتیجه آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی‌ها را در آن روزهای بلند می‌سوزانید و سرمای شب‌های دراز، جوانه‌ها را منجمد می‌کرد و از بین می‌برد.

علاوه بر سیاره خورشید که تحولات بسیار با اهمیتی را در سطح زمین ایجاد می‌کند، کره ماه نیز به سهم خویش موجب بروز حوادث مهم دیگری بر روی زمین است. هر روز به واسطه جاذبه ماه در سطح دریاها جزر و مد پدید می‌آید. جزر و مد دریاها در پاره‌ای نقاط تا ۲۰ متر می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین روزی دو مرتبه به مقدار چند سانتی‌متر کشیده می‌شود. همه این حوادث آن چنان منظم و آرام رخ می‌دهد که ما هرگز متوجه قدرت عظیم و حیرت‌آوری که آب دریاها را تا این حد بالا می‌برد و حتی سطح زمین را با همه سختی آن خم می‌کند نمی‌شویم. اگر فاصله ماه از زمین به مقدار $\frac{1}{5}$ فاصله کنونی‌اش کاهش می‌یافت در آن صورت ارتفاع جزر و مد به قدری زیاد می‌شد که آب، همه دشت‌های پنج قاره‌ی زمین را روزی دو بار فرا می‌گرفت و فشار آن در هر بار به قدری شدید می‌بود که کوه‌ها به زودی از روی زمین شسته می‌شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می‌شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می‌آورد و این همه به معنای خاموشی فروغ حیات در سطح تنها کره قابل زیست در منظومه شمسی بود.

۲- الهامات غریزی در حیوانات نمونه‌ای دیگر از هدایت الهی است. جانوران معمولاً یک سلسله کارها را انجام می‌دهند که به هیچ وجه با آن‌ها سابقه نداشته و آن‌ها را نیاموخته‌اند.

از جمله این امور غریزه لانه‌سازی است. یکی از دانشمندان در این زمینه چنین می‌گوید :
اگر جوجه زنده‌ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آن را پرورانید همین که به
مرحله‌ی رشد و تکامل رسید، خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه‌ی پدرانش
خواهد کرد.

همین دانشمند درباره‌ی حشره‌ای به نام آموفیل می‌نویسد^۱ که آن حیوان کرمی را
شکار می‌کند و به نقطه‌ای از پشت او نیش می‌زند، البته نه آن اندازه که کرم بمیرد و گوشتش
فساد گردد، بلکه تنها به مقداری که بی‌حس شود و تکان نخورد، سپس در نقطه‌ی مناسبی
از بدن این کرم تخم‌گذاری می‌کند و خودش قبل از این که بچه‌ها به دنیا بیایند می‌میرد،
بچه‌ها از گوشت تازه کرم تغذیه می‌کنند تا بزرگ شوند. عجیب این است که فرزندان با آن که
مادر را هرگز ندیده و عمل خارق‌العاده او را مشاهده نکرده‌اند پس از آن که به حد رشد
رسیدند در موقع تخم‌گذاری، عمل مادر را با کمال دقت و بدون اشتباه تکرار می‌کنند.
این‌ها همه نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد در درون موجودات کششی به‌سوی
هدفی خاص موجود است و این بیانگر این معناست که جهان ما جهانی هدفدار است و
هدفداری همان هدایت الهی است.



درباره‌ی برخی از موجودات پیرامون خود، مانند آب و گردش آن در طبیعت،
گیاهان و حیوانات تحقیق کنید و نتیجه‌ی آن را در کلاس ارائه نمایید.
هم‌چنین ببینید که آیا میان نوع خلقت آن‌ها و نوع هدایتشان رابطه‌ی خاصی
وجود دارد یا نه؟

۱- مطالب علمی این درس از کتاب راز آفرینش انسان نوشته‌ی کرسی موريسن اقتباس شده است.

اقسام هدایت الهی

هدایت موجودات در جهان خلقت به دو گونه است. هدایت نوع اول، آن هدایتی است که خداوند با ایجاد و خلق قوا و استعدادهاى لازم در یک موجود امکان رسیدن به هدف را به طور طبیعی و ذاتی برای آن موجود فراهم می نماید. حرکت منظم اقمار و سیارات و یا سیر و تحول یک دانه گندم به یک بوته ی گندم و یا لانه ساختن در حیوانات همه از مظاهر این نوع هدایت است، اما هدایت نوع دوم عبارتست از هدایت از طریق قانون گذاری که این نوع هدایت درباره موجودی ضرورت دارد که اولاً صاحب اختیار باشد و ثانیاً به تنهایی قادر بر تحصیل کمال شایسته خویش نباشد.

اکنون باید ببینیم چرا خداوند، علاوه بر هدایت طبیعی و غریزی، از راه هدایت نوع دوم نیز انسان را هدایت می کند؟

فعالیت های انسان

فعالیت های انسان دو گونه است :

نوع اول، فعالیت های ساده ای است که انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت برای رسیدن به یک لذت و یا فرار از یک رنج انجام می دهد. مثلاً تشنه می شود و به سوی ظرف آب دست می برد، گزنده ای می بیند و پا به فرار می گذارد.

این گونه کارها، کارهایی است موافق و ملایم با میل و مستقیماً با لذت و رنج سروکار دارد. کار لذت آور با نوعی جاذبه، انسان را به سوی خود می کشد و کار رنج آور با نوعی دافعه انسان را از خود دور می سازد.

این بخش از فعالیت های انسان در جای خود مفید و لازم است و تأمین کننده بخشی از نیازهای حیاتی انسان است. مثلاً اگرچه انسان غالباً با انگیزه کسب لذت به امر تغذیه می پردازد ولی درواقع از این طریق هر چند ساعت یکبار مواد غذایی لازم را به بدن خود رسانده و بدین ترتیب ادامه حیات خویش را ممکن می سازد. هم چنین احساس ترس از خطر موجب می شود انسان تحت این انگیزه حیات خود را حفظ نماید، و یا میل جنسی که

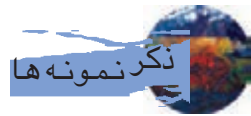
موجب بقای نسل می‌شود. بنابراین انسان اگرچه ظاهراً در فعالیت‌های لذت‌جویانه صرفاً در تعقیب لذت است اما در واقع با هدایت الهی در جهت تأمین یکی از نیازهای حیاتی خویش می‌کوشد.

اما فعالیت‌های نوع دوم که آن را «فعالیت‌های تدبیری» می‌نامیم، کارهایی است که خود آن کارها جاذبه یا دافعه‌ای نظیر فعالیت‌های لذت‌جویانه ندارند و غریزه و طبیعت، انسان را به سوی آن کارها نمی‌کشاند و یا از آن‌ها دور نمی‌سازد، انسان به حکم عقل و اراده، به‌خاطر مصلحتی که در آن کارها نهفته است و یا به‌خاطر مصلحتی که در ترک آن کارها می‌بیند آن‌ها را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. یعنی در فعالیت‌های تدبیری نیروی محرک و برانگیزاننده‌ی انسان مصلحت است نه لذت.

بررسی

سیر فعالیت‌های انسان در دوره‌های طفولیت، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و پیری را بررسی کنید و ببینید در هر دوره کدام نوع از فعالیت‌ها بیشتر است؟ فعالیت نوع اول یا دوم؟

در بسیاری از موارد میان تمایلات طبیعی و غریزی انسان و راهنمایی‌های عقل وی اختلاف بروز می‌کند و انسان ناچار می‌شود که یکی را انتخاب کند و از دیگری چشم‌پوشی نماید مثلاً، یک دانش‌آموز، طبیعت جوانیش او را به‌سوی خواب و خوراک و آسایش و شهوت‌رانی و بازیگوشی می‌خواند، اما عقل حسابگرش که از یک‌طرف به آینده‌ی شوم این کارها و از طرف دیگر به عاقبت نیکوی سخت‌کوشی‌ها و بی‌خوابی‌ها و چشم از شهوت و لذت پوشیدن‌ها می‌اندیشد، به حکم مصلحت به او فرمان می‌دهد که راه دوم را انتخاب کند. در این هنگام انسان حکم عقل را که مصلحت است بر حکم طبیعت که لذت است ترجیح می‌دهد.



نمونه‌هایی از اختلافات میان میل‌های طبیعی و غریزی با دریافت عقلانی را

شرح دهید.

نیاز انسان به مکتب جامع

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که انسان در فعالیت‌های تدبیری خویش، همواره یک طرح و نقشه را در مرحله عمل پیاده می‌کند. زیرا فعالیت‌های تدبیری به حکم آن که به منظور دستیابی به یک سلسله اهداف دور دست صورت می‌گیرد، خواه ناخواه نیازمند به طرح و برنامه و روش و انتخاب وسیله برای وصول به مقصد است. و تا آن جا که جنبه فردی دارد، یعنی یک فرد، خود برای خود، تدبیر می‌کند، طراح و برنامه‌ریز و تعیین‌کننده راه و روش و وسیله، عقل فردی اوست که البته با میزان معلومات و اطلاعات و آموخته‌ها و نیرومندی قضاوت او بستگی دارد.

انسان در زندگی همواره مواجه با مسائلی است از قبیل انتخاب دوست، انتخاب رشته‌ی تحصیلی، انتخاب همسر، انتخاب شغل، مسافرت، معاشرت، تفریح، فعالیت‌های نیکوکارانه، مبارزه با کژی‌ها و ناراستی‌ها و... بدون شک در همه این‌ها نیازمند به تفکر و اندیشه و تدبیر است و هرچه بیشتر و بهتر بیندیشد موفقیت بیشتری کسب می‌کند و احياناً نیازمند به استمداد از تفکر و تجربه دیگران می‌شود (اصل مشورت). در همه این موارد جزئی انسان طرح تهیه می‌کند و آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد.

نکته‌ی مهم آن است که همه‌ی این مسائل به یکدیگر ارتباط دارند و نمی‌توان برنامه‌ای مجزا برای هر کدام طراحی کرد. به عبارت دیگر، زندگی فرد انسان نیازمند یک برنامه‌ی جامع است که همه‌ی مسائل مربوط به زندگی را با هم ببیند و راه حل عرضه کند.

علاوه بر این، انسان موجودی اجتماعی است، زندگی اجتماعی هزارها مسئله و نیاز دیگر برای آدمی به وجود می‌آورد که باید همه آن‌ها را حل کرد و تکلیفش را در مقابل همه

آن‌ها روشن نماید و چون موجودی است اجتماعی، سعادتش، آرمان‌هایش، ملاک‌های خیر و شرش، راه و روشش، انتخاب وسیله‌اش، با سعادت‌ها و آرمان‌ها و ملاک‌های خیر و شر و راه و روش‌ها و انتخاب وسیله‌های دیگران آمیخته است، سعادت خود را باید در جاده‌ای جستجو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

این مسائل اجتماعی، در عین این‌که با یکدیگر ارتباط دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند، با مسائل و نیازهای فردی هم ارتباط دارند و در تعامل با هم عمل می‌کنند. بنابراین، برنامه‌ی زندگی انسان باید به گونه‌ای باشد که مجموعه‌ی نیازها و مسائل فردی و اجتماعی را پوشش دهد و هیچ موردی را فروگذار نکند و برای هیچ مسأله‌ای به صورت مجزا ارائه‌ی طریق ننماید.

اساسی‌ترین مسأله پیش روی انسان، سرنوشت او پس از مرگ است. می‌دانیم که دفتر حیات انسان‌ها با مرگ بسته نمی‌شود و حیات دیگری در پی حیات دنیوی برای آن‌ها خواهد بود. در این صورت، رابطه‌ای وثیق میان حیات دنیوی و اخروی هست و سعادت و شقاوت اخروی وابستگی کامل به رفتار و عمل انسان در دنیا دارد. بنابراین، برنامه‌ی زندگی انسان و مکتبی که انتخاب می‌کند باید آن‌چنان جامع باشد که بتواند به خوبی رابطه‌ی میان زندگی دنیایی و اخروی را تنظیم نماید و سبب سعادت اخروی او شود.

به هر حال، نیاز انسان به یک مکتب یعنی به یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی آن کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است، ضروری است. در چنین مکتبی می‌باید خطوط اصلی روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد.



- ۱- «هدایت عمومی» را تعریف کنید و نمونه‌هایی از آن را در میان جمادات، نباتات و حیوانات نشان دهید.
- ۲- چرا «هدایت عمومی» لازمه جهان‌بینی توحیدی است؟
- ۳- بر مبنای اصل «هدایت عمومی» ضرورت هدف‌داری جهان‌آفرینش را تشریح نمایید.
- ۴- انواع هدایت الهی را بیان نموده و توضیح دهید که الهامات غریزی در حیوانات از کدام نوع است؟
- ۵- نمونه‌هایی از فعالیت‌های لذت‌جویانه و فعالیت‌های تدبیری انسان را بیان کنید و تفاوت‌های این دو نوع فعالیت را توضیح دهید.
- ۶- چند نمونه از نیازهای زندگی فردی و زندگی اجتماعی انسان را نام برده و فرق میان این دو نوع نیاز را بازگو کنید.
- ۷- به‌طور مختصر توضیح دهید که چرا انسان در عرصه زندگی خویش نیاز به مکتب جامع دارد؟



درس هشتم

ناتوانی مکتب‌های بشری

در درس قبل روشن شد که انسان در راهیابی به سعادت و کمال خویش محتاج به مکتب جامع و هماهنگی است که به کلیه نیازهای فردی و اجتماعی در پرتو تعالیم آن مکتب پاسخ داده شود و هیچ انسانی را از چنین نیازی گریزی نیست.

اکنون این سؤال مطرح است که :

آیا دانش بشری می‌تواند جواب‌گوی این نیاز باشد؟

در این درس می‌خواهیم این سؤال را مورد نقد و

بررسی قرار دهیم.

نقص نسبی دانش بشری

یکی از ویژگی‌های دانش بشری، به‌خصوص در مواردی که محصول تجربه و آزمایش است، تکامل تدریجی آن است. تکامل علوم مختلف مستلزم تکامل قدرت اندیشه و تجربه و تکامل این دو، مستلزم گذشت زمان است. به همین سبب چه بسا مطالب و موضوعاتی که امروزه حتی برای اطفال دبستانی ما جزء معلومات پیش‌پا افتاده محسوب می‌شود، در صورتی که در زمان‌های گذشته از بزرگ‌ترین مجهولات دانشمندان بوده است. همین وضع در مورد مجهولات فعلی عالم علم در مقایسه با دانش فردا نیز صادق است.

تدریجی بودن تکامل علم سبب می‌شود که دانش بشری در هر مقطعی از زمان قهراً از نوعی «نقص نسبی» برخوردار باشد. بدین معنی که علم بشری در هر زمان نسبت به گذشته کامل‌تر اما نسبت به آینده ناقص‌تر است.

مسئله نقص نسبی دانش انسان از یک جهت دیگر نیز قابل بررسی است، و آن جهت عبارت است از نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان، که خود ناشی از وسعت بی‌انتهای جهان و ارتباط بسیار پیچیده و عمیق میان اجزاء و پدیده‌های آن است. بشر با هر قدمی که به‌سوی گشودن گره‌ای از مسائل و مشکلاتش برمی‌دارد، دری از سرزمین‌های کشف ناشده جهان خلقت را نیز به روی خود می‌گشاید و با انبوهی از مسائل نو روبه‌رو می‌گردد. میزان مجهولات امروز جهان علم نسبت به گذشته بسی عظیم‌تر است. آلبرت اینشتاین فیزیکدان معاصر در زمینه نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان چنین می‌گوید:

«در تکامل فکر علمی، این حقیقت به‌صورتی خیلی روشن، ظاهر و بارز گشته است که هیچ رازی در جهان فیزیکی نیست که به راز دیگری در وراء خود منتهی نشود، همه بزرگ‌راه‌های عقل و همه کوراه‌های علوم نظری و فرضیات و حدسیات سرانجام به فضای بی‌پایانی منتهی می‌گردد که عقل بشر از ادراک اندازه آن قاصر است.»^۱

یک موی ندانست ولی موی شکافت	دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت	اندر دل من هزار خورشید بتافت

اگر این نقص نسبی از بین برود، سرنوشت انسان در علم و دانش چه وضعی پیدا می‌کند؟ آیا مسیر توسعه‌ی علم ادامه می‌یابد؟

آیا می‌توانید نمونه‌ای را مثال بزنید که سؤال‌های بشر درباره‌ی آن به پایان رسیده باشد و نیازی به دانش جدید نباشد؟

نقص مطلق دانش بشری

آنچه تا این‌جا درباره ناتوانی دانش بشری گفتیم درباره مسائلی بود که عقل و علم انسان از درک و دریافت آن‌ها عاجز نیست ولی محتاج گذشت زمان و پیشرفت تدریجی نیروی تفکر و امکانات علمی و فنی است. اما پاره‌ای موضوعات اساسی در زندگی انسان وجود دارد که نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات آدمی دارند، ولی با این وجود به کلی از تیررس شناسایی علم و تجربه بشری خارج است. این جاست که جدی‌ترین سیمای ناتوانی عقل و علم برای جهت‌یابی و هدایت انسان آشکار می‌گردد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱- «سعادت» که هدف اصلی و نهایی انسان است و هر کاری برای رسیدن به آن صورت می‌پذیرد، اگرچه در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به نظر می‌رسد، اما یکی از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است. این که سعادت چیست؟ و با چه چیزهایی به دست می‌آید؟ شقاوت چیست؟ و عوامل آن کدام است؟ هنوز به صورت یک مجهول مطرح است و ناشناخته باقی مانده است. چون هنوز که هنوز است خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش، که چیست و با چه چیزی میسر می‌شود شناخته گردد.

می‌دانیم حیات ابدی و جاودانگی روح مسأله‌ی سعادت را پیچیده‌تر می‌کند.
این موضوع را بررسی کنید و نظر خود را عرضه نمایید.

۲- یکی از مسائلی که همواره برای انسان مطرح است و او را در یافتن جواب بی‌تاب می‌نماید، تفسیر موقعیت خویش در جهان هستی است. هر انسانی می‌خواهد بداند که کیست؟ از کجا آمده است؟ برای چه آمده است و به کجا می‌رود؟

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم

نیاز به «خودآگاهی» نیازی است برخاسته از عمق جان انسان و مادام که به این نیاز او پاسخ صحیح و واقعی داده نشود، بلای هستی‌سوز سرگشتگی و تحیر گریبان وی را رها نخواهد ساخت.

جوابگوی واقعی این نیاز کیست؟ حقیقت این است که انسان خود نمی‌تواند جوابگوی این نیاز باشد زیرا که :

معنا و راز وجود انسان جدای از معنا و راز جهان هستی نیست. اجزاء و پدیده‌های جهان آن‌چنان به هم پیوسته و مرتبط هستند که درک معنا و وظیفه یک پدیده جدای از مجموع علل و عوامل دست‌اندرکار جهان امکان‌ناپذیر است. گویی هر پدیده در ارتباط با مجموع هستی و مجموع هستی نیز در ارتباط با آن پدیده‌اند.

بنابراین درک کامل معنای وجود انسان در گرو شناسایی جهان و پی بردن به فلسفه حیات انسان در گرو پی بردن به معنا و هدف حاکم بر تحولات و تغییرات جهان است. و از آن‌جا که شناسایی‌های انسان محدود بوده و همواره از یک نقص نسبی برخوردار است امکان تحصیل چنین شناختی با این وسعت و عمق برای انسان وجود ندارد.

ممکن است کسی بگوید جهان بی هدف است و مقصد معینی برای آن مطرح نیست.

پی بردن به این نکته که جهان بی هدف است یا هدف دارد، نیازمند چیست؟
چه موقع می توان برای مجموعه ی جهان حکمی صادر کرد؟

بنابراین توضیحات، پی بردن به راز خلقت انسان و فلسفه حیات او که مستلزم شناسایی مجموعه جهان خلقت و کشف آغاز و انجام و مسیر و هدف حرکت کاروان جهان خلقت است از توان این انسان محصور در عالم طبیعت خارج است چرا که «احاطه جزء بر کل محال است.»
پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است
انسانی که نه سازنده جهان هستی بلکه خود ساخته شده ای در میان دیگر ساخته های جهان آفرینش است چگونه می تواند بر کل آفرینش احاطه و اشراف یابد و پی به راز حیات برد؟ ناچار او نیازمند به امدادی غیبی از جانب آفریننده ی این جهان است تا با هدایت طرح و نقشه ای آسمانی که زوایای وجود انسان را مکشوف می سازد و موقعیت و جایگاه او را در پهنه ی هستی روشن می سازد بفهمد و بشناسد که «کیست و برای چیست».

نگاهی به تفسیرها و توصیف هایی که به وسیله ی فیلسوفان و متفکرین جامعه ی بشری از انسان ارائه شده است نشان می دهد هر متفکری از آن جهت که انسان را از یک زاویه ی محدود و تنگ نظر کرده تنها توانسته است به جزیی از ابعاد وجود او پی ببرد و در نتیجه او را به گونه ای غیر از آن چه که دیگران تفسیر کرده اند، تفسیر کرده است. توصیف هایی از قبیل : انسان حیوان ناطق است، انسان حیوان اقتصادی است، انسان موجودی ابزار ساز است، انسان موجودی عاشق است، انسان موجودی عصیانگر است و... همه یادآور این داستان زیبای مثنوی است که :

فیلی را برای تماشای مردم به شهری آورده و آن را در محل تاریکی قرار دادند.
مردمی که به دیدن فیل می رفتند به علت آن که محل تاریک بود و فیل را با چشم نمی دیدند

با مالیدن دست خود بر قسمتی از بدن فیل که در مقابلشان قرار داشت به شناسایی حیوان می پرداختند.

شخصی که دست به خرطوم حیوان کشیده بود فیل را ناودان معرفی می کرد، دومی که دست به گوش فیل زده بود، آن را بادبزن می نامید و سومی که دست بر پای فیل ساییده بود او را به یک ستون تشبیه می نمود و چهارمی که پشت فیل را لمس کرده بود، فیل را هم چون یک تخت می دانست.

هم چنان هر یک به جزیی کو رسید فهم آن می کرد و بر آن می تنید داستان تفسیر ماهیت انسان و شناسایی این موجود شگفت، درست به داستان فوق شبیه است و از آن جا که این فیلسوفان و روشنفکران در تاریکی ناشی از محدودیت قوا و توانشان به مطالعه ی گوشه ای از گوشه های وجود انسان پرداخته اند و دیدگاه های متفاوتی را برگزیده اند هر یک منادی شخصیتی و ماهیتی برای انسان شده اند که به کلی جدا از شخصیت و ماهیت حقیقی انسان است.

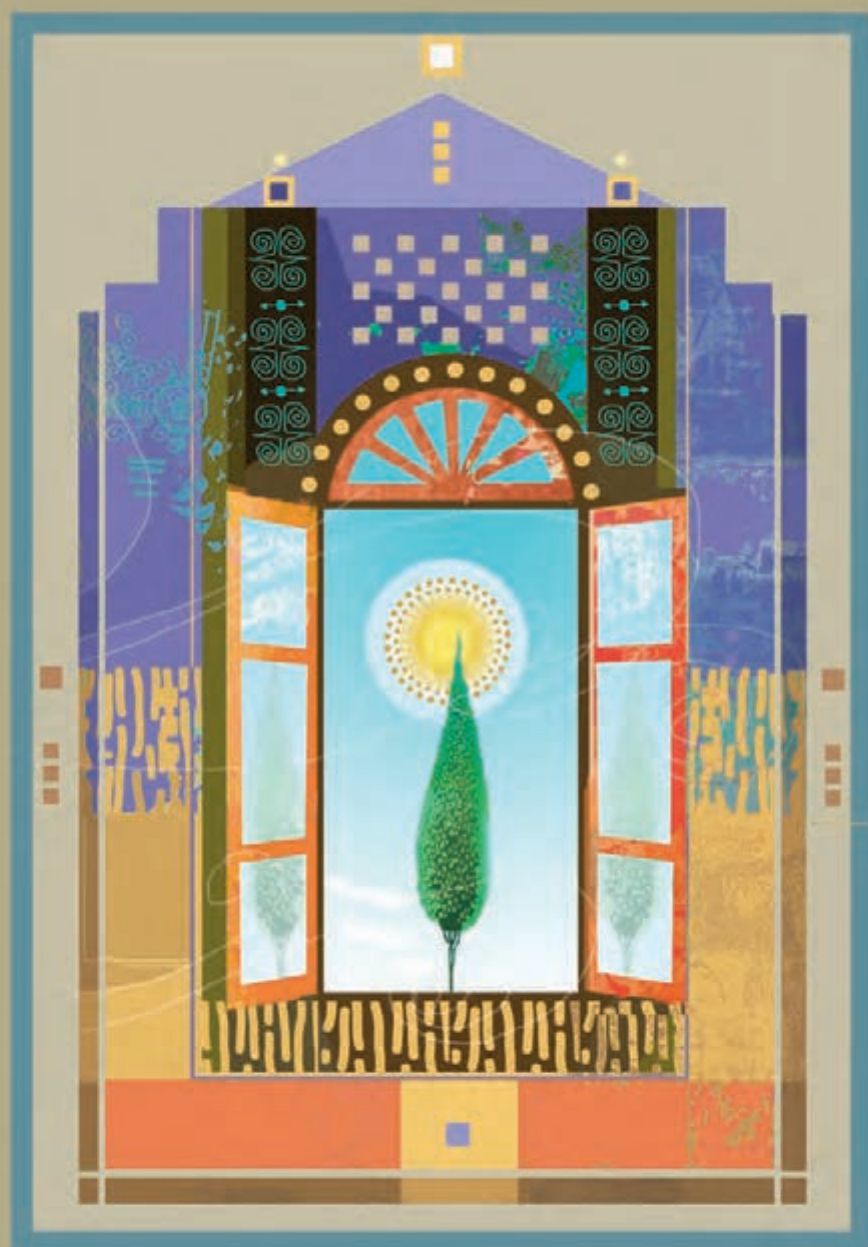
از نظر گه گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد آن الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی



پرسش

- ۱- مفهوم «نقص نسبی» دانش بشری چیست؟
- ۲- دو عامل اساسی پیدایش این نقص را شرح دهید.
- ۳- نقص مطلق دانش بشری را تعریف نموده و به چند نمونه آن اشاره نمایید.
- ۴- مهم ترین سؤالات انسان در زمینه «خودآگاهی» چیست؟
- ۵- چرا شناخت کامل انسان در گرو شناسایی جهان است؟
- ۶- علت اساسی اختلاف نظر فیلسوفان و انسان شناسان، در تشریح ماهیت انسان چیست؟
- ۷- به طور خلاصه دلایل ناتوانی مکاتب بشری را در پاسخگویی به نیازهای اساسی انسان و هدایت او به سوی سعادت حقیقی، تشریح نمایید.





درس نهم

نیاز به مکتب آسمانی (۱)

از آن چه تاکنون گفته شد، دانستیم که دانش بشری دارای دو نوع نقص و نارسایی است: نقص نسبی و نقص مطلق. با توجه به این دو نوع نقص، هر نظام فکری یا آیین عملی زندگی که منحصرأ متکی بر دانش بشری باشد، فاقد توانایی لازم برای حل همه ی مسائل مورد نیاز انسان خواهد بود.

در این درس می خواهیم بدانیم که این نیاز اساسی انسان چگونه برطرف می شود و انسان از سردرگمی رهایی می یابد؟

هدایت انسان به وسیله خداوند

اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم و نظام هستی را نظامی سنجیده و متعادل بدانیم و به وجود خالق حکیم باور داشته باشیم، باید اعتراف کنیم که چون تمامی قوا و استعدادها و امکاناتی که در اختیار بشر قرار گرفته است کافی برای هدایت او نیست، لذا مطابق اصل هدایت عمومی، دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، یعنی نیازمندی به یک مکتب جامع و کامل را بدون جواب نگذاشته و از افقی مافوق افق عقل انسان، یعنی افق وحی و قانون گذاری الهی، خطوط اصلی این راه را مشخص کرده (اصل نبوت) و کار عقل و علم را حرکت در درون این خطوط اصلی قرار داده است.

به بیان دیگر در حالی که دستگاه عظیم خلقت، نیازهای کوچک و غیرضروری انسان را بدون جواب نگذاشته، ممکن نیست نسبت به ضروری ترین نیاز انسان یعنی نیاز به هدایت دینی که تأمین کننده ی سعادت واقعی اوست بی اعتنا باشد و بدان پاسخی ندهد. اینک به منظور نشان دادن امتیازات مکتب آسمانی تنها به دو ویژگی مهم این مکتب که یکی جنبه شناختی و دیگری جنبه تربیتی دارد اشاره می کنیم. آن چه که در پی خواهد آمد اگر چه نشانگر جلوه هایی از مکتب آسمانی است ولی در عین حال توضیح و تفصیل بیشتری است بر آن چه که در دو درس گذشته در زمینه ناتوانی مکتب های بشری عرضه شد.

ویژگی مکتب آسمانی در بُعد جهان بینی

جهان در آینه دین

مکتب انبیاء جهان را متشکل از دو بخش محسوس و غیر محسوس (غیب) می داند. بخش محسوس جهان همین عالم طبیعت است و بخش غیر محسوس هستی عبارت است از آن چیزهایی که از حواس ظاهری ما پنهان است و پشت پرده محسوسات واقع شده است.^۱

۱- در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر جهان غیر محسوس، جهانی در پس پرده ی جهان طبیعت است در این صورت این پرده چیست؟ چگونه پرده ای است که جلوی چشم ما کشیده شده است و ما نمی توانیم ببینیم؟ جواب این است که مسلماً این پرده از نوع ماده و جسم نیست. این پرده جز محدودیت حواس ما که تنها امور مادی را درک می کند نمی باشد.

برای ایمان و اعتقاد ما به عالم طبیعت، حواس ما کافی است. اساساً این عالم از آن جهت که ما با حواس خود با آن سروکار داریم، محسوس و ملموس ماست. بنابراین نیازمند به معرف و معلمی برای این که به وجود چنین جهانی معتقد بشویم نیستیم. نیازمندی ما به معلم و تعلیم و تحقیق برای آشنا شدن بیشتر با حقایق آن است. اما این حواس برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب (غیر محسوس) کافی نیست. برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب و اطلاع از بعضی خصوصیات آن معلم و راهنمایی لازم است تا دیده‌ی عقل و دل انسان را به سوی جهان غیب بگشاید.

پیغمبران راهنمایان جهان غیب و غیر محسوس‌اند. آمده‌اند که مردم را به غیب و ماورای ظواهر و محسوسات مؤمن و معتقد نمایند. پیغمبران به این حد که مردم به موجودات غیر محسوس و غیبی ایمان داشته باشند اکتفا نکرده‌اند. پیغمبران آمده‌اند که میان مردم و غیب رابطه برقرار کنند، حلقه اتصال میان مردم و جهان غیب باشند، مردم را مؤمن به مدد های غیبی و عنایت های خاص غیبی در شرایط ویژه اش بنمایند.

مطابق جهان بینی مکتب الهی، جهان طبیعت و یا به تعبیر دیگر جهان محسوسات، هستی خود را، حیات و نشاط خود را، خرمی و زندگی خود را از جهان غیب و غیر محسوس دارد این جهان به منزله کف است و آن جهان دریا.

در مکتب انبیاء در پرتو معرفی عالم غیب، از موجودات غیبی هم چون فرشتگان نام برده می شود که به اجازه ی خدا دست اندر کار تدبیر و اداره این عالم هستند و لطف و بخشش الهی به وسیله آن ها جاری می شود.

یکی دیگر از ارکان جهان بینی الهی، تقسیم جهان است به دنیا و آخرت. آنچه که تاکنون تحت عنوان جهان غیب و غیر محسوس طرح شد مربوط بود به جهانی برتر از این جهان، جهانی که سازنده این جهان و تدبیر کننده ی این جهان است. اگرچه از یک نظر جهان آخرت نیز غیر محسوس و غیب است و جهان دنیا محسوس، ولی منظور از جهان آخرت جهانی است که انسان به سوی آن بازگشت می کند.

با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاه انبیاء درباره‌ی جهان را با دیدگاه مادی‌گرایان مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

دیدگاه مادی‌گرایان	دیدگاه انبیای الهی
۱-.....	۱-.....
۲-.....	۲-.....
۳-.....	۳-.....
۴-.....	۴-.....
۵-.....	۵-.....

انسان در آینه دین

در پرتو چنین دریافتی از جهان هستی است که انسان معنایی ویژه می‌یابد و حقیقتِ انسان در آینه دین متجلی می‌گردد. انسان در مکتب پیامبران با انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد بسیار متفاوت است، انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد در میان دو پرانتز (تولد- مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پرانتزها را تاریکی فرا گرفته است و راز گذشته و آینده او از نظر علوم بشری مجهول است ولی انسان از دیدگاه تعالیم آسمانی این پرانتزها را ندارد، و آغاز و انجام او روشن است. انسان میان تولد و مرگ، آن‌چنان که بشر می‌شناسد بسی سطحی‌تر است از آنچه پیامبران می‌شناسانند.

تنها در پرتو تعالیم مکتب آسمانی است که انسان درمی‌یابد :

— موجودی تضادفی نیست که بر اثر یک سلسله تغییر و تحولات کور جهان ماده به وجود آمده باشد بلکه یک موجود انتخاب شده و برگزیده است و به همین دلیل مانند هر برگزیده دیگر «رسالت» و «مسئولیت» دارد، رسالت از طرف خدا و مسئولیت در پیشگاه او،

رسالت جانشینی خدا در زمین و مسئولیت ساختن خویش ؛

— دارای فطرتی خدا آشنا است ؛

— آزاد و صاحب اختیار است ؛

— جز در بارگاه الهی و جز با یاد خداوند آرام نمی گیرد.

— ظرفیت علمی و عملیش نامحدود است، یعنی برای تکامل وجودی او نقطه‌ی پایانی

نمی توان قائل شد ؛

— از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار است ؛

— او برای این آفریده شده است که تنها خدای خویش را پرستش کند و فرمان او را

بپذیرد، و اگر خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش می کند و نمی داند که کیست؟ و

برای چیست؟ و چه باید بکند و کجا باید برود؟

— هیچ عملی اگرچه بسیار جزیی و کوچک باشد از بین نمی رود. رابطه‌ی جهان و

انسان، رابطه عمل و عکس العمل است و جهان نسبت به نیک و بد انسان بی تفاوت نیست.

پاداش، کیفر، امداد و مکافات در همین جهان علاوه بر آن چه در آخرت خواهد آمد وجود

دارد.

اما همین انسان اگر در بعد حیوانی خویش فرو ماند و به ایمان دست نیابد حریص

است و خونریز، بخیل است و کافر و بلکه از حیوان فروتر و گمراه تر است. آمیختگی دو بعد

ملکوتی و مادی در وجود او پیچیدگی خاصی به او بخشیده است و راه هدایت و رشد او را

بسیار ظریف و باریک می سازد. او اگرچه استعداد رسیدن به همه کمالات و ارزش ها را

داراست اما چنین نیست که همه‌ی این کمالات به طور یک جا در وجود او ظهور و بروز

داشته باشد بلکه انسان به مانند زمین حاصل خیزی است که بذر آن کمالات و ارزش ها را در

دل خود دارد و باید در اثر تربیت و مراقبت ویژه‌ای، این بذرها به یک بوستان تبدیل شود،

آن تربیت و مراقبت چیزی جز تعالیم انبیاء نیست و نوری که باید بر این زمین بتابد و گرمی

بخشد و سرسبزی به بار آورد چیزی جز همان نور ایمان نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاه انبیاء درباره‌ی انسان را با دیدگاه مادی‌گرایان مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

دیدگاه مادی‌گرایان	دیدگاه انبیاء
۱-	۱-
۲-	۲-
۳-	۳-
۴-	۴-
۵-	۵-
۶-	۶-
۷-	۷-
۸-	۸-
۹-	۹-
۱۰-	۱۰-

پرسش



- ۱- آیا وجود نقص نسبی در دانش بشری به معنای این است که انسان نمی‌تواند به علوم قطعی و یقینی دست یابد؟ توضیح دهید.
- ۲- با توجه به ناتوانی مکاتب بشری در هدایت انسان به سوی کمال و سعادت براساس چه اصولی ضرورت هدایت انبیاء را اثبات می‌نماییم؟
- ۳- تقسیمات جهان هستی را در مکتب انبیاء توضیح دهید و ارتباط میان جهان غیب

و جهان طبیعت را بیان کنید. هم‌چنین نقش انبیاء را در آشنا ساختن انسان با عالم غیب تشریح کنید.

۴- رابطه‌ی انسان و جهان در مکتب دین چیست؟

۵- ارزش‌ها و کمالاتی که برای انسان در مکتب دین برشمرده شده است در چه صورتی در انسان ظهور خواهد کرد و آیا انسان‌های تربیت شده در نظامی غیر از نظام دینی به آن کمالات دست خواهند یافت؟ چرا؟



درس دهم

نیاز به مکتب آسمانی (۲)

در درس نهم به بررسی ویژگی مکتب انبیاء در بُعد جهان بینی پرداختیم. حال در این درس می خواهیم به بررسی دومین ویژگی تعالیم انبیاء که مربوط به بعد تربیتی می شود، بپردازیم. یعنی می خواهیم این موضوع را بررسی کنیم که:

مکتب تربیتی انبیاء دارای چه ویژگی هایی است و چه تفاوت هایی با مکاتب مادی دارد؟

انسان از نظر ابعاد روحی و از نظر آن چه بعداً شخصیت انسانی او را می‌سازد موجودی بالقوه است یعنی بذر ارزش‌های انسانی در وجود او به صورت یک سلسله استعدادها نهفته است. به تعبیر دیگر همان گونه که یک هسته خرما استعداد درخت خرما شدن را دارد و از این جهت گفته می‌شود که هسته خرما بالقوه یک درخت خرما است، انسان نیز در ابتدای تولدش استعداد انسان شدن را داراست و انسان بالقوه است. یعنی او هنوز انسان نیست بلکه تنها از نظر ساختمان جسمانی و ظاهری، انسان است، نه از نظر ابعاد روحانی و ارزش‌های انسانی. بذر این ارزش‌ها و ابعاد روحانی وجود انسان تنها در پرتو تربیتی ویژه و زدوده شدن آفت‌های راه، تدریجاً از زمینه وجود انسان سر برمی‌آورد و همین‌ها هستند که فطرت انسان را تشکیل می‌دهند و وجدان فطری و انسانی انسان را می‌سازند. انسان اگرچه حامل ارزش‌هایی همچون جانشینی خدا در زمین و امانت‌داری از جانب اوست، اما همه کرامت‌ها و کمالات انسان تنها به صورت یک سلسله استعدادها در وجود او قرار دارد و چنین نیست که هر انسانی خودبه‌خود به این ارزش‌ها دست یابد، بلکه بروز این استعدادها نیازمند عامل مهم «تربیت» است. «تربیت» یعنی پرورش دادن و شکوفا نمودن استعدادهای درونی یک شیء.

در این جا این سؤال مطرح است که اگر انسان بخواهد از حد حیوانیت فراتر رفته و استعدادهای انسانی و ارزش‌های الهی او شکوفا شود، براساس چه نظامی باید تربیت شود؟ اهدافی که در یک نظام تربیتی در زمینه پرورش وی مورد توجه است باید دارای چه خصوصیتی باشد؟ علاوه بر آن چه شخصی و با چه ویژگی‌هایی شایستگی آن را دارد که مربی انسان‌ها باشد؟

خصوصیات هدف‌های تربیتی مکتب دین

مکتب انبیاء به دلیل بهره‌مندی از تعالیم الهی، با آگاهی بر تمامی نیازها و استعدادهای انسان و هم‌چنین با توجه به تمامی واقعیت‌های جهان هستی، انسان را به سوی اهداف و

کمالاتی هدایت می‌کند که آن اهداف و کمالات دارای سه خصوصیت مهم است :

۱- آن اهداف و کمالات، واقعی است بدین معنی که تحقق آن اهداف در جهان خارج امکان‌پذیر است.

۲- خواسته‌ی فطری انسان است و انسان با یک میل ذاتی و کشش و عشق درونی متوجه آن اهداف و کمالات است.

۳- دربرگیرنده همه نیازهای وجود انسان و رشد دهنده و شکوفاکننده‌ی همه استعدادها و ارزش‌های روحانی اوست.

ولی مکاتب بشری به دلیل ناتوانی‌ای که نسبت به شناسایی جهان هستی و ماهیت انسان و ارزش‌های او دارند، اهداف و کمالاتی را برای انسان مطرح می‌سازند که یا کاذب است و منطبق بر نظام جهان و خواسته‌های فطری انسان نیست و یا اگر در ابتدا موافق با طبع انسان است به دلیل عدم توافق با همه ابعاد و وجوه شخصیت انسان، آن هدف‌ها شکلی ناقص داشته نمی‌تواند انسان را به سرمنزل کمال برساند.

به عنوان نمونه هرگاه هدف اصلی در یک مکتب تأمین رفاه مادی انسان باشد — چنان که اکثر مکاتب‌های بشری و به خصوص مکاتب‌های مادی چنین هدفی را دنبال می‌کنند — می‌توان نارسایی‌های این هدف را براساس اصول فوق چنین بازگو کرد :

اولاً نظام خاص جهان طبیعت که همه‌ی امور آن محدود و موقت است و تحصیل هیچ هدفی در این نظام خالی از رنج و زحمت نیست اجازه‌ی تحقق چنین هدفی را به انسان‌ها نمی‌دهد. از یک طرف انسان‌ها باید زحمت فراوانی متحمل شوند تا بتوانند شرایط یک زندگی مرفه را فراهم آورند که باید گفت تا این مرارت‌ها و رنج‌ها هست اثری از رفاه نیست و از طرف دیگر هنگامی که شرایط لازم، تحصیل شد تازه این رفاه زودگذر خواهد بود چرا که دنیا دار تغییر و فنا است. جسم انسان، سلامتی و جوانی او به زودی دچار فرسودگی و زوال خواهد شد و علاوه بر آفات طبیعی از قبیل سیل، زلزله و بیماری و غیره مسئله بزرگی هم چون مرگ به عنوان نقطه پایانی بر حیات دنیوی انسان در پیش است. اگر اندکی در این باره دقت شود ملاحظه خواهد شد آنچه که در این دنیا امکان

تحقق دارد نوش همراه با نیش و لذت همراه با رنج است آن هم در دوره‌ای بسیار کوتاه و موقت.

ثانیاً این هدف، خواسته حقیقی انسان نیست. درست است که انسان در طلب سعادت است ولی این سعادت، مادی نمی‌تواند باشد چرا که هیچ‌گاه هیچ هدف مادی اعم از مقام، ثروت و شهرت هرچند بزرگ هم که باشد نتوانسته است طبع بی‌نهایت جوی انسان را ارضا نماید. انسان مادام که در طلب یک هدف مادی است رسیدن به آن هدف برایش هیجان‌آور و شیرین است اما همین که به آن رسید، می‌یابد که این هدف آن چیزی نیست که همه نیازهای او را پاسخ‌گو باشد. برای یک دانش‌آموز قبول شدن در دانشگاه و تحصیل در یک رشته معتبر بسیار دل‌انگیز است تا حدی که شاید وی سال‌ها در تب و تاب رسیدن به این هدف به سر برد اما همین که به این هدف رسید درمی‌یابد که ظرف طلب و کشش او بسی وسیع‌تر و پرمایه‌تر از آن است که این هدف بتواند آن را پر نماید و لذا راضی نمی‌شود و آرام نمی‌گیرد.

ثالثاً این هدف تأمین‌کننده همه نیازها و رشد‌دهنده‌ی همه استعدادهای انسان نیست. یکی از مهم‌ترین کشش‌های وجود انسان، میل به جاودانگی است و کشش مهم دیگر در وجود انسان میل به کمال و تعالی است، این هر دو هیچ‌گاه با رفاه مادی قابل جمع نیستند. انسان مرفه از آن جهت که رفاهش را موقتی و پایان‌پذیر می‌بیند و حیاتش را تا لحظه مرگ می‌شمرد همواره در اضطراب است. هرگاه که نظرش از رفاه موجود به سوی پایان زندگی جلب می‌شود دردی جانکاه و غمی پایان‌ناپذیر عمق جانش را فرا می‌گیرد زیرا که در مقابل نیاز او به تحصیل سعادت دائمی پاسخی دریافت نمی‌کند و هم‌چنین از آن‌جا که رفاه‌طلبی نقطه مقابل کمال‌جویی است هیچ‌گاه طعم تعالی و کمال را در جانش نمی‌چشد. آن‌چه که زاییده و محصول رفاه است رخوت است و سستی نه رشد و بالندگی.

بنابراین همان‌گونه که اندام‌های مختلف بدن انسان یک ارتباط دقیق و حساب شده با هم دارند و باید رشدی هماهنگ داشته باشند، ابعاد روحی و روانی انسان نیز دارای ارتباطی بسیار دقیق و ظریف با هم هستند. ابعاد روحی و روانی انسان یک کل تجزیه‌ناپذیر

است. اراده انسان در ارتباط با آگاهی و علم وی و این دو در ارتباط با عواطف و خصلت‌های اخلاقی و هر سه در ارتباط با خلاقیت و هنر و این مجموعه در پیوند با عشق و پرستش در انسان است. همه از هم تأثیر پذیرفته و در رشد و یا تضعیف یکدیگر مؤثرند. لذا رشد همه این ابعاد در انسان لازم و ضروری است. این جاست که تنها مکتب پیامبران به دلیل اطلاع بر تمامی استعدادهای انسان می‌تواند رشدی متعادل به انسان ببخشد و انسان را از یک بعدی شدن و رشدهای سرطانی موجود در مکاتب بشری نجات بخشد. در چنین تربیتی که جز تربیت دینی نمی‌تواند باشد، ترس و تهور به شجاعت، خودخواهی به ایثار، شهوت به عفت، تکبر به کرامت نفس، غرور به عزت نفس، بخل و امساک به بخشش و جود تبدیل شده و در یک کلمه انسان، انسان می‌شود.



با توجه به آنچه گفته شد، ویژگی‌های اهداف تربیتی انبیاء را با دیدگاه مادی‌گرایان مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

ویژگی‌های اهداف تربیتی مکاتب مادی	ویژگی‌های اهداف تربیتی انبیاء
۱-.....	۱-.....
۲-.....	۲-.....
۳-.....	۳-.....
۴-.....	۴-.....
۵-.....	۵-.....
۶-.....	۶-.....
۷-.....	۷-.....
۸-.....	۸-.....

ثمره‌ی انتخاب مکتب تربیتی انبیاء

بنابر توضیحات فوق، مکتب انبیاء برخلاف مکاتب بشری به واسطه هدایت انسان به سوی اهدافی که از یک طرف هماهنگ با نظام هستی است و از طرف دیگر منطبق با ساختمان روحی و جسمی اوست در صحنه وجود انسان تحول و رستاخیزی به وجود می‌آورد که همه استعدادهای او را برانگیخته به شکوفایی می‌رساند و انقلابی عظیم در عمق جان انسان برپا می‌کند. انقلاب و رستاخیزی که کم‌کم رشد نموده دامن اجتماع را فرا گرفته و از مرحله تحول و انقلاب فردی به مرحله تحول و انقلاب اجتماعی منتهی می‌شود. تحول انقلابی در تمام ابعاد جامعه.

انسان با ایمان چون می‌داند که کیست، کجاست و به کجا می‌رود لذا دچار پوچی و سرگستگی نیست. زندگی در نظر او که هم خودآگاه است و هم خداآگاه معنا و چهره‌ای دیگر می‌یابد. قیافه جهان در نظر او تغییر می‌یابد و عناصری علاوه بر عناصر محسوس در ساختمان جهان به وی ارائه می‌شود. جهان خشک و سرد مادی به جهانی جاندار و باشعور و آگاه تبدیل می‌شود. این چنین انسانی از آن جهت که جهان را هدفدار و هدف جهان را خیر و کمال می‌داند نسبت به نظام هستی و قوانین آن «خوش‌بین» است و از «روشن‌دلی» و «اطمینان خاطر» و آرامش باطنی خاصی برخوردار است.

تربیت دینی به واسطه آن که همه ابعاد انسان را رشد می‌دهد نه تنها اندیشه‌ها را نیرو می‌بخشد و عقل‌ها را اقناع می‌کند، بلکه در دل انسان «شور» زندگی می‌افکند و «شوق» حیات را در ژرفای روح او زنده می‌کند. به او حرکت می‌دهد و زندگی‌اش را «قداست» می‌بخشد. و این از ویژگی‌های مکتب آسمانی است که حوزه‌ی گرایش آدمی را از عالم تنگ خاکی فراتر می‌برد و تا به سر حد عالم ملکوت گسترش می‌دهد و در انسان ایمان می‌آفریند.

ویژگی‌های انسانی که مکتب تربیتی انبیاء را انتخاب کرده با خصوصیات انسانی که در این راه قدم گذاشته مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

ویژگی انسان دور از مکتب انبیاء

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-
- ۶-
- ۷-

ویژگی انسان پیرو مکتب انبیاء

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-
- ۶-
- ۷-

سرمشق تربیت

علاوه بر نیاز انسان به برنامه تربیتی همه جانبه‌ای که رشد دهنده تمامی استعدادهای فطری او باشد یک نیاز اصیل و اساسی دیگر نیز برای انسان وجود دارد که جز از طریق شخصیت‌های آسمانی تأمین نمی‌شود. بدین معنی که انسان برای رسیدن به کمال وجودی خویش، نیازمند به سرمشق و الگو است. نیازمند به یک انسان نمونه و ایده‌آل است که تمامی ابعاد انسان کامل در وجود او تحقق یافته و نمونه انسانیت باشد. به‌طوری که پیروی از او، انسان را در مسیر رشد و اعتلای شخصیت حقیقی‌اش پیش برد. بدون دسترسی به چنان مثَلِ اعلای انسانیت، و بدون شناخت چنان انسان‌های پیشرو که بتوانند «رهبر» انسان‌ها

به سوی حق و کمال باشند، سازندگی کامل شخصیت انسانی، امری ناممکن است. به بیان دیگر از آنجا که انسان باید با اراده خویش در مسیر پرییج و خم کمال قدم بردارد و در این راه باید در مقابل بسیاری از سختی‌ها مقاومت نموده و از بسیاری از هواها و امیال نفسانی خود صرف‌نظر نماید لذا نیازمند به محرکی نیرومند و جاذبه‌ای قوی است. این جاذبه از دو طریق باید تأمین شود، هدف و الگو. همان‌گونه که لازم است یک نظام تربیتی با ارائه هدف‌هایی که خواسته فطری و درونی انسان است شوق حرکت و عشق به مقصد را در آدمی ایجاد نماید، هم‌چنین لازم است با ارائه الگوی انسان کامل در چهره‌ی یک مربی دلسوز، عشق و محبت را بین انسان و مربی خویش برقرار سازد تا مشکلات و سختی‌های راهی که مربی بدان دعوت می‌کند در پرتو عشق و محبت، به راحتی و سهولت پشت سر گذاشته شود.

از طرف دیگر با وجود الگو در متن جامعه، امکان تحریف و یا کم‌رنگ شدن هدف در بین راه و انحراف از مسیر و بازماندن از مقصد از بین می‌رود.

گرچه مکتب‌های گوناگون در زمینه‌ی انسان‌شناسی و معیارهای انسانیت بحث‌ها کرده‌اند اما هیچ یک از آن‌ها نتوانسته‌اند حتی یک نمونه از انسان کامل و انسانیت حقیقی را به جوامع بشری عرضه کنند تا رهبر و مربی انسان در راه کمال باشد. بلکه برعکس، اغلب صاحبان مکتب‌ها، خود به صورت‌های گوناگون به لغزش‌ها و نقص‌ها و نارسایی‌های خویش اعتراف کرده‌اند.

تنها در مکتب آسمانی است که در اثر تربیت الهی، شخص «پیامبر» خود الگو و نمونه‌ی انسانیت حقیقی و انسان ایده‌آل است.



ثمرات وجود یک سرمشق تربیتی را با زیان‌های نبودن آن سرمشق را مشخص کرده و از یک‌دیگر تفکیک نمایید.

ثمرات وجود سرمشق	زیان‌های نبودن سرمشق
۱-	۱-
۲-	۲-
۳-	۳-
۴-	۴-
۵-	۵-
۶-	۶-

رسول باطنی

آن‌چه که تاکنون تشریح گردید در زمینه‌ی اثبات نارسایی قوای فکری و علمی و عملی انسان در هدایت همه‌جانبه خویش و نیاز او به یک مکتب آسمانی بود. اینک می‌خواهیم ببینیم که آیا این نارسایی قوای انسان به معنای تعطیل نیروهای او و از جمله قدرت تعقل اوست و آیا آن‌چنان که برخی پنداشته‌اند میان اصول و قواعد دین آسمانی و مبانی عقلی و استنتاجات آن تضاد و ستیزی وجود دارد؟

در معارف دینی از عقل به «پیامبر باطنی» تعبیر گردیده است و این خود می‌رساند که در بینش دینی، عقل و دین دو چیز مخالف هم که قبول یکی مستلزم نفی دیگریست، نمی‌باشند. عقل و دین هر دو موهبتی هستند از جانب خداوند به عالم انسانی تا با اتحاد و پیوند آن دو، کشتی حیات بشری بر دریای پرتلاطم زندگی به ساحل نجات و سرمنزل نهایی رهنمون گردد.

اگر نیروی عقل را به ناخدای کشتی حیات انسان تشبیه کنیم، آموزش‌های رسیده از طریق پیامبران نیز بسان قطب‌نمایی است که باید جهت حرکت را تعیین و با همکاری و مشارکت این دو، حرکت به سوی هدف زندگی صورت پذیرد. به همین علت، تعالیم آسمانی در مواردی است که یا عقل و دانش بشری در آن‌جا به کلی عاجز و ناتوان است و یا نیازمند به راهنمایی کلی و نشان دادن خط صحیح حرکت است و گرنه در مواردی که عقل و اندیشه‌ی بشری به تنهایی می‌تواند گره از حل مشکلی بگشاید، تعالیم آسمانی تکلیف را متوجه خود انسان نموده است تا با به کار بستن نیروهای درونی خویش، در مسیر تکامل و حل مشکلات خویش گام بردارد، نظیر تحصیل علوم و فنون مختلفه و کشف درمان بیماری‌ها و بسیاری از مسائل مربوط به زندگانی فردی و اجتماعی.

با این بیان، انبیاء وظیفه داشته‌اند چراغی برسر راه اندیشه بشری فرا دارند تا از تاریکی‌های تحیر و سرگستگی خارج شود و در روشنایی‌های هدایت آسمانی، با شتابی افزون‌تر در جهت کشف حقایق گام بردارد و از آفات راه در امان باشد.

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه او قطره و دریا، دریاست



اگر عقل که پیامبر باطنی وجود انسان است، نباشد، چه قدر از تلاش‌های

پیامبران به ثمر می‌رسید؟

این سؤال را با هم فکری با دوستان خود در کلاس پاسخ دهید.



- ۱- چرا انسان موجودی است نیازمند تربیت؟
- ۲- هدف‌های مورد نظر در یک نظام تربیتی باید دارای چه مشخصاتی باشد؟
- ۳- چرا تنها مکتب دین می‌تواند انسان‌ها را در مسیر سعادت حقیقی تربیت نماید؟
- ۴- با توجه به پاسخ سؤال دوم، توضیح دهید که چرا اعراض از دنیا و انزواطلبی نمی‌تواند به‌عنوان یک هدف تربیتی انسان‌ها را در مسیر کمال حقیقی و تحصیل سعادت واقعی سوق دهد؟
- ۵- در نظام تربیتی دین، والاترین هدف چیست؟ در پرتو چنین نظامی چه آثاری در زندگی انسان‌ها در بعد فردی و اجتماعی به‌وجود خواهد آمد؟
- ۶- چرا هر نظام تربیتی بایستی برای تربیت انسان‌ها، سرمشق و الگو ارائه دهد؟ فرق میان مکتب پیامبران با سایر مکاتب در ارائه الگوی انسانیت چیست؟
- ۷- در معارف دینی به چه چیز پیامبر باطنی گفته می‌شود؟
- ۸- رابطه میان عقل و دین را بیان کنید.



با مراجعه به نظرات دانشمندان بزرگ درباره‌ی پیامبران و ادیان الهی، به این سؤال پاسخ دهید که اگر پیامبران در جوامع بشری ظهور نمی‌نمودند، انسان‌ها چه سرنوشتی پیدا می‌کردند؟



